
اطاعت کور کورانہ

خسرو روزبہ

تقدیم کتاب

این کتاب بعموم افسران و درجه داران تحصیل کرده ، جوان ، روشن فکر ، میهن پرست و شرافتمند ارتش ملی ایران تقدیم می شود ؛ بکسانی تقدیم می گردد که حب وطن و احساسات میهن پرستانه باخون آنها آغشته و در دل دردناکشان سرشته است .

به آنهایی تقدیم می شود که شعار « چو ایران نباشد تن من مباد » را از صمیم قلب و صفتای باطن پذیرفته و از روی ایمان به آن پای بند و علاقمندند و بالاخره بکسانی تقدیم می گردد که مخالف هرگونه استعمار مرئی و نامرئی و دشمن هر نوع تجزیه جزئی و کلی پیکریه را ایران مقدس و محبوب می باشند .

مقدمه

رققا ، همقطاران و دوستان ارجمندم ، برای من جای بسی خرسندی است که پس از دو ماه ترك خدمت ، پس از دو ماه گوشه گیری و انزوا و بالاخره پس از دو ماه محرومیت از تمام حقوق آزادی و عدالت اجتماعی ، امروز می توانم ، با تقدیم کتاب ، با شما صحبت کنم ، بی ریا درددل نمایم و آنچه را که بقتضای مصالح عالی اجتماع و ملت باستانی ایران است با همقطاران عزیزم در میان گذاشته و در اطراف آن وارد بحث گردم.

امروز ایران در سربك دو راهی خطرناك و مهیبي واقع شده که با کوچکترین غفلت و کمترین توجهی ممکن است راه منفی پیش گیرد ، بطرف انحطاط متسایل شود و بالاخره تا مدتی از نعمت هرگونه آزادی و استقلال محروم گردد.

ملت ایران به مقتضای نوامیس خلل ناپذیر طبیعت و بحکم قانون تکامل و اصل دنیا میک دائما در حال تغییر و تحول است این تغییر و حرکت ما در تمام شئون اجتماعی ما اعم از مسائل اقتصادی و روابط بین افراد محسوس و مشهود بوده و تحول افکار جوانان میهن پرست که زائیده همین روابط و مسائل است بخوبی ظاهر و نمایان میباشد

این جنبش ها ، این حرکات و این همه نغمه های آزادی خواهی و تجدید طلبی کاملا طبیعی و لازمه يك اجتماع زنده - يك اجتماع منرقی و يك اجتماع هوشیار و آزاد است .

در این دنیای پر آشوب ، در این دنیائی که حتی میهن پرستان جزائر دور افتاده اندونزی و جاوه با نداشتن وسائل کافی تن بچنگ های غیر مساوی داده و با نیروی عظیم امپراطوری انگلیس مصاف میدهند.

در این دنیائی که نغمه آزادی ملت ها در تمام اروپا طنین انداز است قطعا ملت کهن سال ایران حق خواهد داشت که خود را از زیر نفوذ استعمار طلبانه کشور های بزرگ نجات داده و با جنبش های ملی اجازه ندهد که باز هم گلویش در زیر چنگال خون آلود استعمار طلبان اروپائی و دلالان داخلی فشرده شود.

من نیز بقتضای همین جوش و خروش و بهوازات همین نهضت های آزادی خواهانه ، لازم می دانم که در تحت چند عنوان مضلف که زنجیر و ر بهم

بشگی داشته و لازم و ملزوم یکدیگرند حقایق را برای شما روشن کنم .
هان حقایق که دانستنش برای شما کفر محض بوده و بزم خائنین و دلان
استعمار مخالف مصالح عالیه ا بشمار میرود .
می خواهم در ضمن یک کتاب مختصر و مفید تا اندازه ای که برای یک
جوان روشن فکر یک افسر علاقمند بایران و فرزندی میهن پرست کشور
باستانی ما ضروری است شما را بر موز بعضی تعبیرات غلط و برخی تفسیرات
ناروا آشنا کنم .

میل دارم از روی آن بت های بلیدی که غالباً باعث بدبختی و بیچارگی
این ملت شده اند برده بردارم و باین نوع افسانه ها که بهیچوجه مناسب با
فرن بیستم و عصر اتم نیست خانه دهم . بهین جهت کتاب مختصر خود را پیش
های زیر تقسیم میکنم

- ۱- دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران
- ۲- موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی
- ۳- ترک خدمت و انزوای من
- ۵- سیاست استعماری انگلیس و نهضت های آزادی خواهی

مقدمه چاپ دوم

۱

کتاب اطاعت کور کورانه هنگامی نوشته شد که از طرف صدرااشراف (دژخیم باغشاه) و سرلشکر ارفع فشار فوق‌العاده ای برصوم آزادی خواهان وارد میشد و تمام کلوب‌ها و چاپخانه‌ها در اشغال ژاندارم و پلیس بود و هیچ روزنامه‌چپ یا منظره‌چپ منتشر نمی‌گردید و در عوض دامنه تبلیغات روزنامه اطلاعات و باختر و میهن بالا گرفته و بعد اکثر رسیده بود.

کتاب اطاعت کور کورانه با سبکی تازه و بیانی روشن و رسا بنظور هدایت افسران ارتش نوشته شد و حتی الامکان از طرف نویسنده کوشش گردید که وارد مباحث علمی و فلسفی نشود تا برای افسران و درجه داران ارتش که بعلوم اجتماعی آشنا نیستند قابل استفاده باشد هم چنین کتاب اطاعت کور- کورانه برای رفع اشتباه مردم در نوع قضاوت نسبت با افسران فراری که نخبه افسران شریف ارتش بودند برشته تحریر درآمد زیرا در آن روزها تمام روزنامه‌های آزادی‌خواه در محاق توقیف بودند و از طرف روزنامه‌های مزدور بر علیه افسران فراری تبلیغات زهر آگینی میشد که شایسته شرافت و وطن پرستی و پاک‌گی و حیثیت آنها نبود.

بهین جهت کتاب اطاعت کور کورانه از شرایط نامساعدی صفحه‌صفحه در یکی از شهرستان‌های دوردست بطبع رسید و بعلت اشکال چاپ و دور بودن مؤلف تا اندازه ای تعداد غلط‌های چاپی آن زیاد شد. چاپ اول کتاب اطاعت کور کورانه با حروف ۱۸ و قطع کوچک بعلت آمد و بدون در نظر گرفتن مقدمه و اهداء کتاب در ۲-۱ صفحه بچاپ رسید ولی در چاپ دوم که جروف ۱۰ انتخاب شده و قطع آن بزرگ گردیده است صفحات متن کتاب از هشتاد صفحه تجاوز ننمود و چون در تصحیح کتاب دقت زیاد مبذول شد تعداد غلط‌های چاپی نیز حتی الامکان تقلیل یافت پس چاپ دوم کتاب اطاعت کور کورانه بدون آنکه يك کلمه آن بامتن اصلی تفاوت داشته باشد با کاغذ مرغوب و چاپ بهتر و قطع بزرگ در اختیار خوانندگان عزیز گذاشته میشود. ضمناً گفته نباید گذشت که محرک مادر انتشار مجدد کتاب اطاعت کور کورانه استقبال افکار عمومی از این کتاب است زیرا پس از معاکه تاریخی خسرو روزبه همه از هم می‌پرسیدند مگر در کتاب اطاعت کور کورانه چه مطالبی نوشته شده است که مؤلف آنرا محکوم با اعدام نموده اند و بعلت وجود علل مخففه به پانزده سال زندانی با کار تبدیل کرده اند؟ تا آنجا که ما اطلاع داریم حتی گرایه مطالعه کتاب اطاعت کور کورانه بساعتی ۲۰ ریال بالغ شد و علاقه مردم را به مطالعه این کتاب ثابت نمود بهین جهت در صدد برآمدیم که با تجدید چاپ این کتاب یکی از خواسته‌های ملت ایران را بر آورده کنیم و از این راه نیز به جبهه مبارز آزادی خواهان کمک شایسته‌ای نمائیم.

بخش اول

دوره دیگه نئواری نظامی و دستگیره از بیطارا ملت ایران

در این بخش رابطه حکومت دیکتاتوری نظامی کشور های دست
نشاندہ را با سیاست استعمار که مبنی بر اطاعت ملت ها است بیان میکنم:
این سیاست در هر کشوری بنحو خاصی تجلی نموده و باعث بدبختی آن
جامعه و آن ملت شده است.

سیاست چهار صد ساله استعمار موجب مذلت و تنگدستی نموده های
وسیع مشرق زمین و چنگ و خونریزی های وحش کشور های اروپائی
است.

این سیاست منحوس که بطور نامرئی اعمال میگردد ، غالباً بصورت
ایجاد حکومت های دیکتاتوری نظامی جلوه میکند و در نتیجه باعث انحطاط
ملت ها و موجب چنگ و خونریزی میشود.

بدون شك ، چنگ بین الملل اول زائیده همین سیاست بود و بمتضای
حفظ حقوق مالك الرقابى کشور های بزرگ بوقوع پیوسته آقای ر . نامور

نویسنده توانا و مدبر با شهامت روزنامه شهباز در مقدمه کتاب اختناق هندوستان مینویسد:

« آیا ندیدیم چگونه حرص استعمار هندوستان و رقابت های سیاسی دول مغرب جنگ عالم گیر و خانمانسوز بین المللی را بوجود آورد و صفحه اروپا را که عروس جهانش میخواندند مبدل بآتش خانه مهیبی نمود که مردمان آن مانند گرگان درنده بجان هم افتادند ؟

آری برای پیدایش جنگ بین المللی دلایل و عوامل زیادی ذکر کرده- اند ولی اگر حقایق و کلیت امر را بطالعات دقیق تری معروض بداریم، اگر بدانیم که ترس و وحشت بریتانیا از اقدام سایر دول برای بلعیدن هندوستان موجب جنگ بین الملل بود، خلاصه اگر بدانیم خاتمه این جنگ بی نظیر بریتانیا را از تعرض آلمان و روس باصول مالک الرقابی آن در هندوستان آسوده کرده است قبول خواهیم کرد که عامل اساسی جنگ ۱۹۱۴ اسارت هندوستان بود .

امروز هندوستان برای حصول استقلال میکوشد ، موفقیت آن نجات آسیا و شکست آن يك جنگ قطعی عالمگیر دیگری است که براتناز جنگ گذشته هولناکتر میباشد» در تائید عقیده آقای نامور علا دیدیم که این پیش بینی صائب بود و جنگ هولناک ۱۹۳۹ بوقوع پیوست در فاصله این دو جنگ ، ملت هندوستان نتوانست طوق بندگی و رقبت را از گردن خود بردارد ولی قدرت روز افزون روسیه شوروی و انقلاب اقتصادی آن از یکطرف و قدرت نظامی فرانسه پس از جنگ بین المللی اول از طرف دیگر امپراتوری بریتانیا را بوحشت انداخت . زیرا سیاست خارجی روسیه شوروی سوسیالیستی مبنی بر آزادی اقتصادی و سیاسی ملل و مخالف استعمار و استعمار بود و امپراتوری فرانسه که در جنگ با آلمان پیروز گردیده بود از نظر نظامی برای امپراتوری بریتانیا خطر بزرگی محسوب میشد بهین جهت بانکهای ورشکسته آلمان و ایتالیا مجددا اعتبار یافت و دودیکتاتور عظیم الشان بر این دو ملت مستولی گردید .

نیرومندی این دو کشور وسیله حفظ توازن سیاسی و ضامن دفاع بریتانیا و تثبیت حقوق مالک الرقابی آن در تمام دنیا مخصوصاً هندوستان بشمار میرفت .

نتیجه همین بازی خطرناک سیاسی ایجاد جنگ بین الملل دوم بود که در ضمن خرابی ها و قتل و غارت های عجیب و وحشیانه ای ملت انگلستان را نیز بی نصیب نگذاشت و تخم فساد را که طبقه حاکمه آن کاشته بود درو کرد . ولی خوشبختانه پس از این جنگ برخلاف پیش بینیهای سیاستمداران بریتانیا نهضت های بزرگ آزاد بخوامی در تمام دنیا شروع شد و بریتانیا از هر طرف نسبت به تعقیب سیاست دیرین خود مایوس گردید . در خصوص نتایج انقلابی جنگ عالمگیر اخیر در بخش چهارم به تفصیل صحبت میکنم اینک بهتر است رشته سخن را سوقیت مخصوص ایران کشانیده و در اطراف حکومت دیکتاتوری و نتایج آن وارد بحث شویم .

ملت ایران که در طول چهار قرن اخیر در نتیجه سیاست استعماری همسایگان شمالی و جنوبی مکرراً متحمل جنگهای خارجی و مناقشات داخلی شده و بادزدی و دستکریهای عمال سفارتخانه ها و غارتگران بی شرم محلی از هستی ساقط و از تمام حقوق انسانیت محروم گردیده بود ، ملتی که بآرزوی حریت و مساوات با ازدست دادن صدها قربانی تنها موفق شده بود مفهوم آزادی را در لفظ و در متن قانون اساسی بخواند و عملاً از بزایای آن محروم باشد ، ملتی که در نتیجه چپاول مالکین و تجار بی انصاف و دزدی حکام و مامورین انتظامی بخاک سیاه نشسته و در یک عدم تعادل عجیبی بزندگی سراسرنکبت و بدبختی خود ادامه میداد پس از انقلاب کبیر روسیه شوروی با داشتن ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک مستعد ترین ملتی بشمار میرفت که آتش انقلاب را بر افروزد و خانمان ستمکاران و چپاولگران را بسوزاند .

ولی این خطر بزرگ که آزادی عمل و منافع بریتانیا را در ایران تهدید میکرد و بعلاوه سرمشق انقلاب سایر کشورهای آسیائی میشد زمامداران بریتانیا را بر آن داشت که با استقرار یک حکومت دیکتاتوری نظامی آخرین رمق این ملت بدبخت را بگیرد و چنان بیبانی اخلاق و ملیت ما لطمه وارد سازد

دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

که از یکطرف هرگز فکر آزادیخواهی درمنز ما خطور نکرده و ... می و اطاعت از اصول بردگی و نوکری عادت نمائیم و ازطرف دیگر عندا دم برای حفظ منافع اربابان قدیمی دوش بدوش هندیها در صفوف جنک داخل شویم . همین ملاحظات قائم عظیم الشان را علم کرد و قبله عالم و فرمانروای مطلق ما نمود .

در مدت بیست سال دوره دیکتاتوری که منجر بوقایع شهرپور گردید بیشتر جوانان این کشور مسخ محیط گشتند و در تحت تاثیر روزنامه دولتی اطلاعات و تبلیغات شوم پرورش افکار چنان از دنیا بیخبر و از مسائل اجتماعی و شرایط آزادی بری و بی اطلاع گردیدند که ایران عصر طلایی را بهشت موعود و روابط آقائی و بندگی موجود را بهترین شکل راه حل مسائل اجتماعی میسر کردند . در این دوره ننگین که تاریخ ایران را لکه دار و کثیف نمود سیاست استعماری همسایه جنوبی بستها درجه رسید و شرایط انحطاط ملت بنحو احسن فراهم گردید .

نابغه گریز با و کرم خاک خوار ایران و دلال بزرگ استعمار که او را بقول رادیو لندن و اعتراف وینستون چرچیل نخست وزیر دوره جنک بریتانیا خودشان آوردند و خودشان بردند از عهده ایفاء وظایف نوکری و بندگی بخوسی برآمد و علی رغم جبر تاریخ و تحولات اجتماعی زمینه مساعدی برای ادامه استعمار نامرئی فراهم نمود .

سیاست دیکتاتوری دوره سیاه فقط بنفع دو طبقه تمام میشد و بهین دلیل هم با تمام قوا از آن پشتیبانی کردند ، یکی عناصر استعمار طلب خارجی که قرنها است در خلیج فارس و ناحیه جنوب ایران منافع حیاتی دارند و دیگری عوامل داخلی که از این آب گل آلود استفاده کرده و جیب های خالی خود را پر نمودند .

در این جا باید رابطه حکومت دیکتاتوری و منافع دول استعمار طلب را واضح تر تشریح کنیم تا همقطاران عزیز ملت پشتیبانی لندن را از حکومت رضا شاه

بخش اول

دریابند و به سیاهکاربهای آن خامن بزرگ می‌پیرند .
میگویند هنگامیکه اسکندر کشور ایران را فتح کرد یکی از فلاسف
یونان نامه‌ای نوشت و در آن متذکر شد که کشور پهناور متدین و ثروتمندی
را بنام ایران فتح کرده‌ام و ارتش من قادر نیست برای مدت مدیدی استیلا
خود را حفظ کند و براین مردم حکومت نماید لطفاً راه حلی بیندیش و ما را
از افکار فیلسوفانه خو . بهره‌مند ساز فیلسوف در جواب نامه اسکندر نوشت :
افراد بی‌شخصیت و پست را بر آنها مسئولی کن و وسائل
فقر عمومی را فراهم نما تا آن افراد به طمع جاه و مقامی که بر
خلاف استحقاق و لیاقت خود بدست آورده‌اند در فوکری و
فرمانبرداری تو صمیمی باشند و ملت گرسنه هم بجز تلاش معاش
در صدد اقدام دیگری بر نیاید .

در کودتای ۱۲۹۹ نصایح همین فیلسوف یونانی در گوش
مردان سیاسی کربدرهای وزارت امور خارجه لندن طنین انداز بود و در انتخاب
مسترضیاءالدین طباطبائی و رضاخان میرپنج آنها را هدایت کرد . مسترضیاء -
الدین در مدت کوتاهی سند بی‌لیاقتی خود را امضاء نمود و کابینه سیاهش که
متکی به بیچ حزب و دسته‌ای نبود و فقط در اوایل کار از طرف مقامات انگلیسی
تقویت میشد محکوم بسقوط گردید و در عوض رضا خان سردار سپه که درین
فراقها عده‌ای طرفدار داشت بجای او مامور تشکیل کابینه شد زیرا این مرد
قلدر بی‌سواد که فرمانروای مطلق ارتش آن روز بود برای ایفاء وظائف
استعمار طلبانه مناسب‌تر بنظر میرسید بخصوص آنکه احمد شاه قاجار هم در
سر میز ناهار سیاسی لندن با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کرده و علاقه مندی با ایران و
میمن پرستی خود را ثابت نموده بود . بطور خلاصه اینها عواملی بودند که
باآمال سردار سپه را قادر مطلق و دیکتاتور عظیم‌الشان ایران ساخت .
اینک پس از مختصر توضیحی که راجع به روی کار آمدن سردار سپه دادیم باید
را بطنه حکومت دیکتاتوری و منافع دول استعمار طلب را بیان نماییم .

مهمترین رابطه‌ای که در اینخصوص قابل ذکر است :
مساعده بودن حکومت دیکتاتوری برای تحمیل شرایط استعمار

به ملت میباشد .

مهمترین شرطی هم که برای مساعده نمودن زمینه استعمار مرئی یا غیر مرئی يك ملت ضرورت دارد همانا سلب آزادی و عادت دادن مردم به توسری خوردن و پستی و بندگی و تنزل خصائل آزادگی و حریت افراد است. در این باره اگر از انصاف نگذریم ، در دوره سیاه بیست سائ و در تحت لوا ی قائم عظیم‌الشان ، ارتش در درجه اول و امنیه و پلیس در درجه دوم رل اساسی و مهم را بعهده داشتند ، از اینکه ارتش را در درجه اول قرار میدهم مصیبت نشوید و فورا قضاوت نسنجیده نفرمائید. ارتش ایران علاوه بر رل اساسی مخصوص خود قدرت بزرگی بود که با تکیه آن نیروی بی‌اهمیت شهر بانی و قدرت ناچیز امنیه میتوانست به کثافتکاری، دزدی، قتل، جنایت، بی‌عصمتی و بی‌ناموسی خود ادامه دهد و الا اگر برق سربزه ارتش در رژه های میدان جلایه نبود سرباس مختار با تمام پاسبانان شیرای خود قدرت تحمل مشت دو بست نفر را هم نداشت و این سازمان عجیب جاسوسی که برای اختناق مردم ، برای خفه کردن تشنه های آزادی و برای هزار گونه جنایت و ظلم و آدم کشی بوجود آمده بود نمی توانست در مقابل دندان و چنگال زنان و مشت و چوب مردان بیچاره و مظلوم پایتخت مقاومت کند . وجود همین ارتش اجازه داد که سازمان پیشاهنگی با آن افتضاح و کثافت بوجود آید و پیش آهنگی را در دنیا ننگین کند آقای حکمت وزیر فرهنگ با تکیه همین ارتش بود که زیباترین دختران معصوم و بی گناه را به پیشگاه ولایت عهد وقت و شاهپور علی‌رضا و سایر شاهپورها تقدیم میکرد و تعرب بیشتری میجست مگر بجز بیم مرگ و ترس از تبعید و حبس عامل دیگری وجود داشت که سرتیب ۰۰۰۰ و مردیف سرتیب ۰۰۰۰۰ و ۰۰۰۰۰۰ الدوله و غیره هزار گونه ناملایم و بی‌عفتی به بینند و جرات نفس کشیدن نداشته باشند؛ آری قدرت ارتش مورد سوء استفاده امنیه و پلیس و قدرت هر سه مورد سوء استفاده مقامات

عالی و دشمنان خارجی ایران قرار میگرفت. اگر از شما سوال کنند چرا قدرت ارتش بجای آنکه برای حفظ ناموس ملت، بکار رود مورد سوء استفاده واقع شده و در راه دست درازی به ناموس و جان و مال مردم بکار افتاده است چه خواهید گفت؟ آیا شما هم مثل سر لشکر ریاضی میگویید ارتش آلت دست قوه مجریه است و اگر هیئت حاکمه دست راست باشد بنفع آنها و ضرر اکثریت ملت بیچاره و بیسوا استعمال میشود؟ آری همین اطاعت کور کورانها بی معنی و همین طرز تفکر غلط بود که ما را برخلاف وجدان و برخلاف شرافت، برخلاف مصالح میهن و ملت ایران و فقط بنفع سیف پور قاطبیها، مسعودیها، ملک مدنیها و... و ادار بعزل و جانبازی میکرد. شما تصور می کنید رابطه اصاعت کور کورانها مادون نسبت به مافوق و اینگونه روابط ریاست و مرئوسی زائیده اتفاق بود و بدون نقشه معین بوجود آمد. سردار سبه فقط روی عادت، عصا و شمشیر و چنار و لوله توپ بوزراء، بوکلا و بافسران عالی رتبه حواله میداد؟ زهی تصور باطل! در این جا باید اندکی دقت کرد و نسبت باصول منطقی بی اعتنا نماند - هیچ معلولی بدون علت نیست و تمام پدیدهها و حوادث عالم پایه رسته روابط علت و معلولی معین و مشخص بهم پیوسته اند منتها اگر ما نسبت باین روابط جاهل باشیم برای تسکین خاطر خود لفظ بسوج اتفاق را میسازیم و فکر تنبیل خود را از پژوهش و کنجکاوی باز میداریم. اینک علت العلل ایجاد آنگونه روابط ریاست و مرئوسی و یا بهتر بگوییم آقائی و غلامی و یا خدائی و بندگی را تشریح میکنم:

دردانشکده افسری جوان هراسان و بی عصمتی مثل علیرضا به پیر مرد بیچاره و سرباز کهن سالی مثل سبهد یزدان پناه فحش میداد و او هم ناچار دست بامان سروان فولادوند مرئی نظامی و الاحضرت میزد تا مابین آنها را اصلاح کند و ملاحظت شاهپور شوخ چشم را نسبت باوجلب نباید منطفا در نتیجه همین نوع رابطه ریاست و مرئوسی، یزدان پناه هم پس از هزار مرتبه بله بله قربان گفتن و خود را غلام! معرفی کردن وقتی از پنجره اطلاق کار خود در عمارت

دوره دیکتاتوری نظامی و مسأله انحطاط ملت ایران

قدیمی‌دانشکده افسری ناموزونی پای سروان شیوا را در تمرین رژه مشاهده میکرد بدون هیچ ملاحظه‌ای در حضور دانشجویان احتیاط و داوطلب دانشکده افسری باو فحش بدرسوخته میداد و سرهنگ برخوردار فعلی را در موقع تصدی فرمانده گروهان‌یاده ستوانی بیاد هزار گونه فحش و ناسزا میگرفت. در همین دانشکده افسری ستوان یکم مجیدی (سرهنگ دوم مجیدی فعلی) موقمی که در مراسم شامگاه برای ادای احترام بگروهان سوم افسری فرمان عقب‌گرد داد چون دانشجویان خسته بودند و عقب‌گرد مطابق میل تیسار منظم صورت نگرفت مورد بی‌مهری شدید واقع شد و عکس‌العمل آن اذیت عجیب و وحشیانه‌ای بود که نسبت بدانشجویان اعمال کرد و در روز تیر اندازی دانشجویان قائم-مقامیرا بقصد کشت مورد تنبیه یدی قرارداد. تیسار شقاقی از ترس شاه بی‌هوش میشد و قلبش میگرفت ولی در اطاق موزه بروی دانشجویان بتومیانداخت و آن‌ها را بشلاق می‌بست خلاصه روزی نبود که از این نوع اعمال یک یا چند مرتبه اتفاق نیفتد و من و شما با چشم خود مشاهده نکنیم.

هه اینها در زیر ماسک اطاعت کور کوران‌ه و قدرت نامحدود روسا اجرا میشد. در زیر همین نقاب باعناق فکرها دانشجو فرو میگرددند که سرباز باید مطیع و توسری خور باشد باید قدرت تحمل ناسزا شنیدنش زیاد شود و بنام سربازی بهر گونه پستی‌تن در دهد. باشما هستم! میدانید نتیجه این نوع تربیت چه شد؟ ملتفت هستید که چگونه با دست خود وسیله بدبختی خویش و ملت بیچاره را فراهم کردیم؟ آیا هنوز در خواب هستیم و به پیروی از بخشنامه‌های مسموم ستاد ارفع روزنامه باختر و اطلاعات را میخوانیم؟! در این باره باید مختصر توضیحی بدهم و تا آنجا که مقدور است شمارا بیدار کنم:

نتیجه این نوع تربیت، نتیجه همین تربیت بندگی در مقابل روسا، نتیجه قبول فرضیه غلط اطاعت کور کوران‌ه انحطاط قطعی ملی و کوچکترین اثرش شکست افترضاح آور شهر یور بود. یعنی شکستی که تاریخ

ایران را لکه دار کرد ، شکستی که ثابت نوده بیچگونه رابطه ای بین مردم اینکشور و آب و خاکشان وجود ندارد برای آنکه مطلب بهتر روشن شود باید رابطه منطقی و فلسفی این حادثه ا بیان کنم :

وقتی دانشجوی دانشکده افسری بکنک خوردن و ناسزا شنیدن عادت کرد وقتی دانشجو دید که بکجهقام عالی نظامی از نایبه عظیم الشان فحش ناموس میشوند دم نمی زند ، وقتی فهمید که یک سر لشکر هر دفعه پس از سرکشی شاه بدانشکده افسری قلبش میگیرد و تا یک هفته خدمت را ترک میگوید اولاً فحش شنیدن و توسری خوردن و هرگونه بستی را فوق العاده طبیعی تلقی نموده و امری عادی می شمارد ثانیاً اگر بعنوان عمل متامله و باخالی کردن عقده های دل هم شده باشد بزیر دستان خود فحش میدهد و بآنها ناسزا میگوید بسا سرباز مثل حیوان رفتار میکند و او را بنده و عبید و عبید خود میداند و هیچ گونه حد و مانعی هم برای آن قائل نیست وقتی چنین افسر جوانی با این روحیه خراب بسرباز خانه قدم میگذازد و عملاً مبینند که فرماندهان عالیرتبه مقام اسب مجار و قاطر توپ کش را بالاتر از سرباز بلکه مهتر از افسر میدانند و وقتی با گوش خود میشوند که سرلشکر کریم آقا ، چنار و لوله توپ و هر چه در اطراف خود مبینند بسرنک سید عباسخان حواله میدهد و او هم با عبارت کثیف اطاعت میشود قربان همه را بسع قبول میپذیرد .

قطعا در مدت کوتاهی رابطه انسان با انسان را فراموش میکند و دور شخصیت و آزادی قلم قرمز میکشد *

همین روحیه خراب و مسموم باعث میشود که برتیب زندیه در شیراز ر. ما بناموس افسران زیر دست خود و دختران خوانین و تجار شهر تجاوز می

کند و هیچکس بکشتغال سرب نثار اونی نماید .

همین طرز تربیت و همین قسم اخلاق که مخصوص مستعمرات است به سرلشکر مقدم قدرت میدهد که در کردستان بزن هر افسری که طمع کرد او را بساموریت بفرستد و غالباً افسران شرافتمند بای آنکه از تعرض فرمانده

عالمیته خود مصون بمانند ناچار میشوند با ۶۰۰ ریال حقوق خرج یکمنزل را در ولایت خود و خرج خود را در منطقه ماموریت نظامی لشکر عهده دار گردند. میخواهند چنین افسری برای جبران کسر مخارج خود دزدی نکنند و کم کم در نتیجه چشیدن طعم پول بتقلید از افسران عالیرتبه فعلی و قفسی بدرجه سپیدی رسید چهارصد کتربرق نداشته باشد؟ آيا همین افسر به مفهوم فداکاری مطابق میل خود تغییراتی نمیدهد؟ و همین را از در بچه دیگری نمی بیند؟ برای چنین کسانی یک نفر خارجی هزار بار بهتر از زنده و مقدم نیست؟ و باز هم انتظار داریم چنین افسری برای میهن امثال آقای زنده فداکاری کند؟

از اینها که بگذریم اگر در رابطه بین فرماندهان و سربازان دقیق شویم و نتیجه حاصله را در زیر میکروسکب کنجکاوی و پژوهش قرار دهیم می بینیم سربازی که در مدت دو سال خدمت دائمی میخورد و فحش میشود و هر روز بوسیله گروه بانان گرسنه و مستحق تلکه میگردد صفت در ستگاری را بکلی از دست میدهد و فاقد شخصیت فردی و اجتماعی میشود. همین سرباز بدبخت پس از اینکه با نثارسی شاهی صاحب سوزاک و سیفلیس شد و بخانه پدری خود بازگشت نمود درحین که از عواقب سیفلیس بی خیراست و اگر هم مطلع باشد قدرت مالیش اجازه مداوای او را نمیدهد این تحفه خاتمه خدمت سربازی را اول بزن بدبخت و در مدت کوتاهی بشام خانواده و بالاخره تمام ساکنین ده سوقات میدهد. ای کاش که بدبختی این گروه از مردم که طبقه زارع این کشور نفرین شده را تشکیل میدهند بهین جا خاتمه مییافت و از شر زالوهای جامه خلاصی داشتند. این بیچارگان درحین که با درد و مرض، با سرما و گرما، با گرسنگی و بی لباسی، با آفتاب سوزان و سرمای شدید کوهستان کلاویز بوده و با طبیعت سر بجه نرم میکنند مامورین امنیه مثل بلای آسمانی بر سر آنها نازل میشوند. این مامورین غلاظ و شداد ژاندارم برغ و جوجه، بگوسفند و گاو و بالاخره بشیر و کره آنها قناعت نکرده بجان و ناموس آنها تعصی میکنند.

بخش اول

درست بخاطر دارم در سال ۱۳۱۷ که عضو کمیسیون بازرسی لشکر خراسان بودم کمیسیون تصمیم گرفت هنگ سوار بیرجند را بازرسی کند بیرجند تا شهر مشهد ۸۴ فرسخ فاصله دارد . موقع حرکت بما گفتند غذا و حتی آب را از مشهد با خودتان ببرید و مبادا در هیچ خانه دهانی یا قهوه خانه ای در راه ذره ای غذا خورده و یا جرعه ای آب بنوشید وقتی علت امر را استفسار کردیم جواب دادند در تمام طول راه مردم بلا استثناء سیفلیتیک هستند ولی ما عملاً دیدیم که از یکطرف صاحب تراخم و سیفلیس و از طرف دیگر بعنوان مسکن درد و دوا می فراموشی و بدبختی ها یکسره به افیون معتادند هر انسان سنگدلی که چشم های قی آلود و تراخی بچه ها را که غالباً در اثر سیفلیس ناقص العلقه بودند و در میان خاک و خاشاک مثل کرم خاکی غلط میزدند مشاهده میکرد و دختران دوازده سیزده ساله را با چهره های زرد و رنگهای بریده بدون لباس حتی بدون شلوار میدید بی اختیار بآنها شفقت مینمود و تا حد توانائی کمک میکرد ولی همین بیچارگان از فشار و ظلم امنیه بی نصیب نبودند و یکستان چپ امنیه رئیس امنیه قائنات در منزل خود را دیو (با باتری) داشت و در میان آنچه ضجه و ناله آهنگ رقص و آواز میگرفت و به لذت میگساری خود میافزود . از شما چه پنهان باید بانهایت افعال اعتراف کنم که در آن روزها من هم مثل اغلب جوانان این کشور مسخ رژیم بودم و چشم به معجزه نسابه عظیم الشان داشتم . آن روز من سلسله منطقی دلایل بدبختی و فقر عمومی را پژوهش نیکردم و مثل اینکه معتقد بودم این مردم اصلاً بدبخت خلق شده و باید بدست قانده توانا نجات یابند زحمت هیچگونه فکری را بخود راه نمیدادم . ولی پس از وقایع شهر یور و بالا رفتن برده کم کم چشم و گوشم باز شد و با حقایق تلخی آشنا و روبرو گشتم اکنون از شما می پرسم آیا انتظار داریم کسی که در منجلا ب اینهمه بدبختی غوطه و راست بخاطر وطن امثال کازرونی - حاج علینقی - نیک پور - سید ضیاء - سپهدا میراحمدی - سرلشکر کریم آقا - سرلشگر خدا یار خان - مسعودی و جان خود را فدا نماید؟

دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

آیا میتوان مطمئن بود که معنی توسری و شلاق از دست درجه داران ارتش و مأمورین ژاندارم و پلیس با کتک و شلاق سرباز هندی واردنگی سربازان امریکائی و انگلیسی برای او فرقی دارد؟ آیا فحش شنیدن از دهن سرباز هندی و استماع هزار گونه ناسزای عجیب و غریب که مخصوص امنیت و پلیس ایران است برای او تفاوتی میکند؟ وانگهی افراد يك ملت موقمی میکنند و هنگامی فداکاری میکنند که جان و مال و ناموسشان در معرض خطر باشد آیا ما میتوانیم با جرات ادعا کنیم که اهالی این کشور تاکنون امنیت جانی و مالی و قضائی داشته اند؟ وقتی ملتی صاحب جان و مال و ناموس خود نبود آیا آنقدر احمق است که آنها را برای دیگران حفاظت کند و خودش از دور نظاره نماید مگر چپاول سرلشگرها و دزدی فرماندهان عالی رتبه خود را فراموش کرده اند مگر همین ها نبودند که حتی بجیره ناقابل نفقات هم چشم طمع داشتند و گاری گاری برنج و روغن و قند بمنزل فرمانده لشکر فرستاده می شدند مگر نه اینکه پدران و مادران بدبخت دختران پیش آهنک باحالات تب در میان کثافت و قفر غوطه ور بودند و شاهپور علیرضا بانگام ناپاک خود بمصاف آنها چشم طمع دوخته بود. مگر فراموش کرده ایم که کشتن امثال فرخی ها مدرس ها - ارانی ها - جهانسوزها و چنان تسمه از پشت ملت کشیده بود که امنیت جانی خود را بکسره فراموش کرده بودیم؟ آیا نداشتن هیچ گونه امنیت و پایمال شدن همه گونه حقوق و شخصیت فردی و عادت دادن مردم بتوسری خوردن و تن دادن بپر نوع پستی عوامل شکست افتضاح آور شهر پرور و نشانه مسلم انحطاط ملی نبود؟ و آیا قدرت ارتش و سوء تربیت افسران و گنک و بی خبر بودن آنها نسبت بمسائل اجتماعی مسبب اصلی این واقعه شوم نیست؟ و سیاست حکومت دیکتاتوری شرایط اینهمه بدبختی را فراهم نکرده است؟ بنابراین بهوش آئید و قدر و منزلت خود را دریابید - صادر مقابل نسل آینده مسئول هستید - شخصیت اجتماعی خود را بسازید - زیرا بار نفوذ غیرقانونی رؤسا نروید - با افراد زبردست خود آزاری عمل و شخصیت فردی بدید و

آن هارا نسبت بوظائف سنگینی که بمهده دارند آگاه سازید .
 ماوظائف بزرگی بردوش خود داریم اول باید دست عناصر ناپاک و
 نفوذ آنها را که ایران را مملکت مطلق خود میدانند از این صحنه کوتاه کنیم
 باید کشور ایرانی بخاطر آسایش اکثریت ملت بوجود آوریم که مطابق تعریف
 خودمان باشدنه اینکه در تفسیر سید ضیاء و سیف پور فاطمی صدق نماید آن
 وقت متفقاً از تمام منافع آن دفاع کنیم و خون ناقابل خود را برای آن فدا
 نمائیم . اگر غیر از این راه طریق دیگری پیش گیریم و بیروی از مرمول غلط
 اطاعت کور کورانه خود را در اختیار ارفع یا ریاضی بگذاریم بخود و کشور
 و ملت و پرچم ایران خیانت کرده ایم . بهمین دلیل ما باید بمفهوم و مقصود این
 اطاعت کور کورانه درست بی ببریم و آن را کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم .
 منظور از اطاعتی که در ارتش های ارتجاعی کلمه کور کورانه را بآن
 افزوده اند اطاعت ، از دستورات فنی و جنگی است زیرا معمولاً اگر فرماندهان
 ارتش در تمام مراحل افسران تحصیل کرده و لایقی باشند نظر باینکه فرماندهان
 مقام های بالاتر ، افق بازتر و روشن تری را می بینند و مفروضات و اطلاعات
 و معلومات بیشتری در دسترس خود دارند و بملاوه از افسران و درجه داران
 زیر دست خود کار آزموده تر و مجرب تر هستند حق خواهند داشت تا کتیک خود
 را در حیطه فرماندهی بزرگستان خویش تحمیل نمایند منذا لک در مواردیکه
 بزرگستان صحباً تشخیص بدهند که نظریه خودشان مقرون بموقیت بیشتری
 است حق خواهند داشت بامستولیت کامل خود از دستور مافوق عدول نموده و
 نظریه خود را بکار بندند ولی آنها بیکه می خواهند ارتش را چشم بسته و کور
 در راه منویات کنیف خود و بر ضرر منافع اکثریت بطور بنده و اروبی اراده
 بکار ببرند اطاعت کور کورانه را بطرز عجیبی تعمیم داده و از آن تفسیرات
 ناروایی کرده اند . می گویند امر رئیس ولو آنکه غلط و خیانت محض هم
 باشد حتمی الاجرا است و فقط می توانید حکم کتبی دریافت دارید . مگر
 سرگرد نیو و پاسپار نادری در اجرای او امر خائن بزرگ سر تیب البرز سر بیچی

نکردند و نام نیک خود را در تاریخ آزادی ایران ثبت ننمودند اگر در واقعه ۱۷ آذر که یک بازی کثیف و مانور سیاسی بیشتر نبود اسیران ارتش با چشم باز حقایق را می دیدند و بخاطر آن مقام عالی غیر مسئول ملت را بسلسل نمی بستند امروز جنبش آزادیخواهی صد برابر شده بود و اگر مامورین قتل سرهنگ بولادین ها و جهانسوز ها و محکومین باغشاه و... از اطاعت کور کورانه عدول میکردند امروز کشور ما غیر از این بود که حالا هست.

ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم غیرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت، فرمول اطاعت کور کورانه را زیر پا می گذاریم و دهن آمر را هر کس و در هر مقامی که باشد با سرب پرمیکنیم باید با هر وجدان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فئک زده این مملکت و بشفع طبقه حاکمه است سرپیچی نموده و لوله های مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصر های با شکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بیچاره را از آنها بگیریم و حششان را بازستانیم.

چنانکه بیان کردیم در تحت عنوان همین اطاعت کور کورانه سیاست مغرب دیکتاتوری که وابسته سیاست استثمار بود بخوبی پیشرفت کرد و ملت را بظلم سیاه نشاند و از آنها سلب شخصیت و حقوق آزادی نمود و بالاخره با انحطاط اخلاق ملی و فراهم نمودن زمینه شکست شهر پور ما را بین سایر ملل و نسل ما را در پیشگاه تاریخ بر افتخار ایران شرمسند و سرشکسته ساخت.

ملل یوگوسلاوی در مقابل هجوم وحشیانه آلمان مردانه جنگیدند و پس از آنکه ارتش منظم آنها نابود شد با تفنگ بطور غیر منظم نبرد را ادامه دادند.

این جنگ نا مساوی که نشانه میهن پرستی و دلیل زنده بودن ملت یوگوسلاوی بود آقدر ادامه یافت تا آخرین سرباز هیتلری معدوم یا اسیر گردید.

آری یوگوسلاوی بهیچوجه تسلیم دشمن نشد و فاتحانه شرافت ملی خود را حفظ کرد.

کشور کوچک یونان در مقابل سبیل ارتش موسولینی مقاومت کرد و آنرا وادار بهزیمت نمود و بالاخره در مقابل ارتش آلمان دلاورانه مصاف داد و افتخارات تاریخی خود را حفظ کرد دلیل آنهایی که میگویند ضعیف نباید باقوی سر بجه نرم کند متکی بچین وهراس است والا فداکاری مفهوم دیگری ندارد.

اگر من بدانم در مبارزه ای که در پیش دارم صد درصد موفقیت خواهم داشت ، دخول من در مبارزه حاکی از فداکاری من نیست . آری ملت یونان و یوگوسلاوی مردانه فداکاری کردند و شرافت تاریخی خود را حفظ نمودند اگر ملت ایران با يك ضربه از پای درآمد و در مقابل تجاوز اجانب هیچگونه مقاومتی نکرد، تربیت بیست ساله حکومت دیکتاتوری عامل اصلی آن بود در این مدت با کمال تردستی شرایط اقتصادی و رابطه آقائی و بندگی اینگونه استثمارهای نامرئی و انحطاط اخلاقی ملت فراهم شد و بشکست بدون مقاومت شهر یور منجر گردید .

اگر افسران و درجه داران شرافتمند به بقای ملت ایران مقدس علاقه دارند باید به سختی از دیکتاتوری بیزار باشند و با کسانی که میلیتاریسم را تجدید میکنند و برای بهره برداری بیشتری بفتح خود و اربابان خویش حزب نهضت ملی را بوجود میآورند مخالفت نماید درست دقت کنید و چشم و گوش خود را باز نماید ایجاد حزب نهضت ملی و برقراری رژیم میلیتاریست دنالیه همان سیاست ۴۰ ساله است والا ماهی سیصد هزار ریال مخارج تشکیلات حزبی از طرف مقامات غیر مسئول برداخت نمیشد و در نگاهداری

ارفع این همه اصرار و ابرام نمی‌گردیده. افسران و درجه داران شرافتمند و میهن پرست ارتش! روی سخن من با شماست بیاید کلاه خود را قاضی کنیم و بوضع فلاکت بار ارتش با نظر دقت بنگریم.

مگر ما از میلیتاریسم دوره گذشته چه نفعی برده ایم که امروز هم برای تجدید و تثبیت آن اقدام نمائیم. تنها استفاده مشروعی که افسران ارتش میکردند این بود که یش از حق قانونی بدرشکه چی باج نیدادند و موجهم برخلاف تمام موازین حق و عدالت نمی‌توانست سالی دو مرتبه کرایه خانه آنها را زیاد کند.

بهمین جهت هر وقت درشکه را صدا میزدند میگفت مسافر دارم یا متذکر بیاز کردن درشکه و رفتن بطرف اصطبل میشد. موجهین هم اصولا خانه خود را با افسران کرایه نیدادند. بخاطر دارم که در اهواز محله ای بنام (دوب) وجود داشت که نظیر ناحیه ۱۰ تهران بود. هر وقت افسری بلسکر اهواز منتقل میشد دژبان پادگان خانه یکی از معروفه ها را بزور برای او خالی میکرد در نتیجه این عمل افسران هم محله و همسایه معروفه ها بودند و فقط رفت و آمد این دو طبقه در آن محله طبیعی و خالی از منظور بنظر میرسید اگر درست دقت کنیم طبقه افسر و درجه دار ارتش در دوره میلیتاریسم یش از سایر طبقات تحت فشار بی چیزی و بدبختی و اهانت و ترس و حبس و زجر بود.

افسران صورت خود را با سیاهی سرخ میکردند و با جیب خالی در خیابان های اسلامبول و لاله زار قدم میزدند، از قوت لایموت همسر و فرزندان خود میکاستند تا برای حفظ حیثیت ارتش لباس خوب بپوشند ولی بالاخره سر آنها فاش شد و شمر عامیانه «زن افسر مشو افسر فقیره ۰۰۰» وضع رقت آمیز داخله زندگی آنان را برملا کرد. آن وضع ملت و این هم وضع افسره. آیا باز هم ما حاضریم چنین خیانتی را بخود و ملت ایران هموار کنیم و با دست خویش با ایجاد میلیتاریسم و تهیه زمینه دیکتاتوری، میهن مقدس ایران را بطرف انحطاط سوق دهیم. بقیه من هیچ افسر شرافتمندی

باین همه پستی راضی نمی شود و عاملین ایجاد حزب نهضت ملی را که در
 صدد تجدید میلیناریسم هستند بسختی خائن و بی وطن میخوانند. افسران ارتش میدانند
 که ارفع میلبونر عامل کثیف خارجی و دلال استعمار اجانب است. ارفع برای
 حفظ يك كردان گاوولارک و لیره های خود کمر غلامی خارجیهارا محکم بسته
 است و خانم انگلیسیبش جاسوس مروفی است که مدت ها بانصب عبارت «بسم
 الله الرحمن الرحيم» درروی سینه خود میان بومیان افریقا
 جاسوسی نموده و از سالهای پیش تاکنون بمعیت شوهر عزیزش بهمین شغل
 مقدس ادامه میدهد! فقط امثال ارفع و اخوی و مرد پلیدی مثل سرگرد ضرغام
 که چهره اش حاکی از قلب سیاه و چشمانش دلیل کوتاهی و کوری عقل
 اوست میتوانند برای بازگشت میلیناریسم کوشش کنند و افسران آزاد بخوانه را
 ماجراجو و خائن بنامند. همین متعلقین و استفاده چیها که بوئی از میهن پرستی
 و شرافت نبرده اند مقام عالی و ساده لوحی را مابیه بازیها و منافع خطرناک
 خود قرار داده و دیربازود نابغه و دیکتاتور عظیم الشأن دیگری برای نابودی
 این ملت بدبخت میپرورانند. ما نباید اجازه بدهیم چنین روزی تجدید شود
 و حیات ملی ما را تهدید نماید. همیشه ملت ایران از دست قبله های عالم رنجها
 کشیده و سختی ها دیده است. همین قبله عالم مرحوم، اهالی مازندران و
 گرگان و بجنورد و را بخاک سیاه نشانند و قصرهایی به تعداد
 جزایر اوقیانوس کبیر در قلاب پای تخت و سعدآباد بوجود آورده. سالی
 میابون هالیره بیانکهای خارجی فرساد و ملت ایران لغت و گرسنه و بی دوا
 در زیر شلاق ژاندارم و پلیس جان داد. کشور را از شخصیت های آزاد بخوانه و
 شرافتمند خالی نمود و يك مشت اراذل و اوباش خونخوار و پست را بر ملت مستولی
 کرد. اینک که رشته اتصالی و منطقی روابط دیکتاتوری و فقر عمومی بسا
 سیاست استعمارطلبی روشن شده است به بینیم عمال استعمار از يك حکومت
 دیکتاتوری دست نشانده چگونه استفاده اقتصادی میبرند و قبله های عالم
 که قادر و متعال و فرمانروای مطلق و بلا معارض ملت بدبخت هستند چگونه

دوره دیگناتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

وظیفه نوکری و مراتب چاکری خود را انجام میدهند. در این زمینه مسائل گفتنی بسیار است ولی ما بلاحظه رعایت اختصار با استفاده از کتاب نفت مسئله اهدا و تجدید قرارداد نفت داری اکتفا میکنیم تا باردیگر با ارقام ضرر قبله های عالم و خیانت جبران ناپذیر آنها را نسبت به ملت فقیر ایران ثابت نموده باشیم :

یکروز قبله عالم مظفرالدین شاه قاجاریکی از اتباع استرالیارا مورد عنایت و لطف مخصوص خود قرار میدهد و «خاطر خطیر ملوکانه از راه لطف و مرحمت به ویایام ناکس داری و با خلاف ؛ و عمال ؛ و دوستان !! او اجازه مرحمت میفرمایند که برای مدت ۶۰ سال در سرزمین ایران تحقیقات و تفتیشات نموده چاه حفر نماید بهره‌حق که مایل باشد و نتیجه محصول زیر زمینی هرچه باشد حق بلامانع او تلقی شود» و خلاصه مال ملت را به باد میدهد و از کیسه فقراء حاتم بخشی میکند، ۳۲ سال بعد «بدون آنکه کسی از باطن امر بطور صحیح خبر داشته باشد دولت ایران بدون مقدمه در اواسط سال ۱۳۱۱ شسی مطابق اواخر سال ۱۹۳۲ میلادی امتیاز نفت جنوب را لغو نمود. در آنروز ها شورغریبی در سکنه ایران پیدا شد، جراید وقت آنرا با يك آب و تابی جلوه دادند، مجالس شادی و سرور تشکیل گردید که امتیاز نفت جنوب لغو شده. در همان روزها هم اشخاص مطلع پیش بینی میکردند که این عمل لغوی امتیاز برای تمدید مدت امتیاز است و مآل کار را چنین پیش بینی می کردند در واقع هم همینطور شد.

یست و هشت سال زیاد تر باخر امتیاز نمانده بود و این ۲۸ سال هم در عصر يك ملتی که دوهزار و پانصد سال تاریخ روشن و برجسته دارد چندان وقت زیادی نبود و بزودی سبری میشد در آنوقت تمام موسسات شرکت بدون چون و چرا بوجبهان امتیاز بدولت و ملت ایران تعلق میگرفت ولی مصلحین خیراندیش بواسطه قول و قرارهایی که سالهای قبل برای رسیدن به مقامات هاله به مقامات عالی دولت ذینفع داده بودند نمیتوانستند صبر و تحمل را پیشه خود

بخش اول

سازند و بگذارند این بیست و هشت سال که در عمر يك چنین ملتی پیش از چند روز نمود ندارد سپری شود و ملت ایران بحق خود برسد آنهم حتی که میابون میلیون لیره ارزش دارد و فقط به یکصد هزار فرانک واگذار شده است »

بالاخره بفرمان قائد عظیم الشان که برای چنین روزهایی بر اریکه سلطنت جلوس فرموده بودند و بدلالی تقی زاده لندنی که ست وزارت دارائی را داشت امتیازداری تجدید شد و طبق حساب دقیق آقای دکتر مصدق ناپسند باشهامت و دانشند تهران ۱۲۶۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ بملت ایران ضرر رسید و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در يك معامله ۱۶ بیلیون و یکصد و بیست و هشت میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید ما در روزگار دیگر نژاید کسی را که بییکانه چنین خدمتی کند .»

در آن روزها هیچکس جرات نداشت بر خلاف تمایل قبله عالم سخنی بگوید و یا چیزی بنویسد . آن روز دیکناتور ایران می بایست از اربابان خود حق شناسی کند و وظائف نوکری را بضرر اربابان حقیقی یعنی ملت ایران انجام دهد این حق شناسی بکسره بر روی بقای ۱۵ میابون نفر که حکم بنده او را داشتند قلم قرمز کشید . موضوع نفت موضوع بی اهمیتی نبود . بقول لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان « مؤتلفین روی امواج نفت بطرف فتح و پیروزی روان شدند » و بقول کلمانسو بیرفرانسه « هر يك قطره نفت ارزش يك قطره خون دارد » و اینك بنا به همین اهمیت نفت است که بوین وزیر امور خارجه دولت کارگری انگلستان میگوید « ما در جنوب ایران و خلیج فارس منافع حیاتی داریم » بنا بر این منطقا در میباییم که انتخاب ملك مدنی و عباس مسعودی و های و دشتی و انوار و اعتبار و ... روی اتفاق نیست و رضا شاه بیجا صاحب جان و مال و ناموس این ملت نمیشود . موضوع نفت تنها یکی از لطمات دوره دیکناتوری و تحریم آزادی گفتار و مجامع بود که بوکالت از طرف ملت صورت گرفت . این خیانت اصولا قابل بخشش نیست . این ضرر جبران ناپذیر نتیجه ساطه حکومت

دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

دیکتاتوری رضا شاه بود که به پشت گرمی ارتش بنده و می روح ، ارتش کور و نفهم و ارتشیکه روی پایه غلط و تمبیر ناصواب اطاعت کور کورانه بنا شده بود و بهره‌عمل خاتمانه ای که او میخواست دست میزد صورت گرفت نتیجه همین بت پرستیدن که با قرن بیستم و عصراتم منافات دارد انحطاط اخلاق مات و محوق قدرت اقتصادی ایران بود . آیا باز هم بت پرستیدن را شعار خود میکنیم؟ و بگفته کسانی که در ضمن نطق غرای خود میهن را متمرکز در وجود شاه و بالتجیه پرستش شاه را پرستش میهن میخوانند نمیخندیم؟ و شعار خدا - شاه میهن را بشعار خدا - میهن - پرچم تبدیل نمیکنیم؟ ارفع که یکدفعه در آمادگاه و یکدفعه در لشکراول افسران را وادار کرد بسلامتی شاه سابق هورا بکشند نظر سوء خیانت داشت .

بهترینست که خائنین را بشناسیم و در موقع مساعد بیلای دار مجازات بفرستیم؟ پرستش شاه اصولا بت پرستی است اگر بر فرض مجال شاهی حقوق افراد ملت را مراعات کرد و بناموس دختران پیش آهنگ نظر سوئی نداشت حد اکثر باید او را دوست داشت ولی برعکس همیشه باید میهن را پرستش نمود و آنرا قبله آمال خود دانست . جوانان روشنفکر و میهن پرست فقط باید کنج دل خود را به مهر میهن اختصاص دهند و برای سرافرازی و بقای ملت و کشور باستانی ایران جانبازی و فداکاری کنند . روس و انگلیس یا هر ملت دیگری برای ما ییکانه است . ما باید فقط و فقط حافظ منافع ملت ایران باشیم ما باید برخلاف گذشته چشم و گوش خود را باز کنیم و کور کورانه برای تا مین منافع کشورهای استعمار طلب آلت دست سید ضیاء و امثال سیف پور فاطمی و عباس مسعودی و... نگردیم از نقطه نظر داخلی هم خون ما باید در راه تامین منافع اکثریت فلك زده و بدبخت ریخته شود نه آنکه عده ای دزد و بی شرف از بیرون دهاتی صدی پنجاه مالیات قند و شکر گرفته و ما را با پول خودمان

بنو کبری خویش بگمارند و ما هم احقانه در راه حفظ منافع کارخانه کازرونی و شرکت بلور و... آتش مسلسل را بروی ابناء ملت باز کنیم و چنگال خود را بخون آنها آغشته سازیم .

ما باید از مسئولیت های گذشته درس عبرت بگیریم و تاریخ را تکرار ننماییم آهن و سنک و کاخهای سلطنتی از تعجیر خون ملت بیچاره بوجود آمده و ما مستقبلاً در این خیانت دخالت و مسئولیت داشته ایم .

اهرام مصر که امروز مصریها احقانه به آن افتخار میسکنند در زیر شلاق دیکتاتورها و ضجه و ناله مردم مصر و قبایل دست نشانده ساخته شده ، سنگهای عظیم آن از هزارها فرسخ بدوش ملت ستمکش انتقال یافته و هزارها انسان در راه این مقصود جان خود را از کف داده اند . میدانید اینبه ظلم و جور و آدم کشی برای چه بود ؟ برای آنکه یکی از همین بت ها و فرعون ها نام خود را در تاریخ ثبت کند و پس از مرگ هم در نقطه ای مرتفع و در راس هرمی مافوق طبقات رنج دیده و زحمتکشیده بخواب ابدی برود و در همان لحظه آخر هم از بردگان خود ممتاز باشد .

اگر جوانان روشنفکر و افسران و درجه داران تحصیل کرده ایران اجازه دهند همین بساط و همین اوضاع تکرار میشود و زهی بدبختی و زهی جهالت !

در دوره بیست ساله دیکتاتوری ، زارها قانون مظلوم کش بایک قیام و قعود نمایندگان فرمایشی بنصوب رسید این قوانین که بنفع اقلیت حاکمه و بضرر اکثریت بیچاره بود آخرین شیره حیات این ملت بدبخت را کشید و یکباره آنها را بخاک سیاه نشانده ما باید باهیت این گونه قوانین یک طرفه پی ببریم و قوانینی را که حافظ منافع اکثریت نیست محترم نشماریم .

در ایندوره که بین اکثریت مردم و اقلیت حاکمه یک عدم تعادل عجیبی حکمفرما است ، ارتش و قوانین انتظامی بنفع طبقه ظالم و بضرر توده مظلوم وسیله اجرای قوانین یک طرفه و غلطی است که بدست خود هیئت حاکمه وضع میشود اگر ما درست دقت کنیم ، روح این قوانین را با برنسیب و جنبه

آزادی خواهی خود مخالف میبینیم مرحوم دکتر ارانی در محاکمه تاریخی خود راجع بقانون چنین میگوید :

«حق که بمجرد پیدایش بشر و اجتماع وی بوجود میآید عبارتست از مجموع اختیارات بکنفر یا بکفرد قانونی . حق بکفرد در مقابل افراد دیگر مفهوم وظیفه را بوجود میآورد . عدالت و حقانیت عبارت از حفظ آن حقوق ووظائف است که برحسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه بایستی بدانها تعلق گیرد .

اصلیترین و اولی ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی یعنی حقوق ووظائف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده از مصرف انتظام امر تولید و مصرف .

بنابراین عدالت واقعی در معظ آزادی این حقوق ووظائف میباشد . متفکرین بزرگ مانند ارسطو بتضمین این حقوق بوسیله قیام ها و اعتراضات شدید فتوا میدهند .

قوانین عبارت از فرمولهای متبلور و متحجری است که طبقه واضح آن ادعا دارد که بعدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است چون جامعه همواره در حرکت و طبقات حاکمه و ابده و لولوی آنها در ادوار تاریخی در تغییر است پس قوانین نیز که محصول فکر و حافظ منافع آن طبقات است و قوه قضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرجهاست در جریان دائمی میباشند بنابراین قوانین مانند جابیهای رنگارنگ گاه تیره و گاه شفاف دور نور ثابت عدالت واقعی را فرا گرفته است .

آیا ممکن است قوانینی که بدست اقلیت وضع شده شفاف و حاکی عدالت باشد ؟ چه چیز ضمانت میکند که اقلیت واضح قانون علی رغم طبع و مشی منافع خود بفکر توده باشد ؟

تاریخ برآزاین قوانین تیره و نار است قوه قضائی و مدرج های آن یعنی قوانین ، تابع طبقه حاکمه و تکامل ادوار تاریخ است .

چه صحنه های جنایت و قوانین جابراه ای که بنام عدالت در تاریخ بشر

ظاهر و منسوخ گردیده است.

در یونان قدیم بنام همین قوانین تیره و مفتضح جام شوکران بدست سقراط بعنوان مخالفت با ارباب انواع شهر که آن روز مقدس بود داده شد. در روم جمع کثیری در صحنه ها طعمه وحوش گرسنه گردید.

در قرون وسطی بنام خدا و مسیح از طرف ادوات انگیزیسیون زبانها بریده شد و توده ها از افراد بشر زنده زنده با آتش ریخته شدند! در قرون وسطی محاکمه بین ارباب و رعیت جنگ تن به تن بود که در آن خان سواره و با سلاح و رعیت پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار میگرفتند. پس از ختم آن صحنه فجع نعش آن رعیت، بعنوان محکوم از جلسه محاکمه بیرون کشیده میشد. در دوره تجدد (رنسانس) پیشوایان سعادت بشر مانند جوردارانو، برنو و نابولتن و غیره بسوختن در آتش وزبان بریده گئی محکوم گردیدند کالیله نیز اگر زانو بزمین نینزد و با انگشت پاد نیامی را بر پیش باب تیغند انید در آتش میسخت آبا قوانین جبار امروز و شهر بانی های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه. دنیا بآخر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان افتضاحات است که بدست قوای قضائی طبقات ممتاز تکرار میشود تا آنکه دوره وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و تقه توده بشر برسد. هر قدر این محکمه و لباسهای رنگارنگ شما به نظر تان مقدس میآید قانون اعدام سقراط و تعصبات مذهبی کاتولیکی هم بنظر شان مقدس بود، این جلسه هم مانند آن جلسات مضحك و فجع روزی موضوعی برای صحنه های نمایشات خواهد شد.

قوه معرك و تغییر قوانین بعدی بزرگ است که بزرگترین تعصبات هم نمی تواند مانع آن تغییر شود کافی است به تغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران با وجود اینهمه تعصبات توجه کنیم. پس قانون مقدس نیست! فقط

آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد جدیت کنید با نظر وسیع و وجدان پاک حکمیت نمایید تا کارتان روزی مضحکه نسل آینده نشود . حالا بقانونیکه در این جلسه مطرح است توجه نمایید ، هرگاه اقتصاد که پایه جامعه است و قوانین اجتماعی به مرحله ای برسد که نتواند بهای بیاند بوسیله انقلاب تحول مییابد . محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ آنها را ایجاد کرده است حقانیت دارنده قانون اساسی فعلی ایران محصول يك انقلاب خونین این ملت است که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود . هزاران نفوس بجهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شد . این انقلاب برخلاف مشهور بدست اجانب صورت نگرفت ، بلکه اجانب از آن استفاده نمودند . هنوز آن انقلاب ناقص ، و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود . زیرا اصول آن قانون از نفوذ فکر مونتسکیو ، ولتر و روسو به قوانین فرانسه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و از جمله ایران بوجود آمده است .

تازه ولتر راجع به این قوانین مشروطه مینویسد این قانون نظیر همان زنگی است که موشها بگره بستند یعنی استبداد را از میان برده است فقط اقدام ظلم را قبل اطلاع میدهد و واضح است که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و بهمان ترتیبی که تحصیل شده باید تکامل گردد . «

اکنون که روح اینگونه قوانین یکطرفه روشن شد و فهمیدیم که طبقه حاکمه و اقلیت خوشخوار آنها را برای نابودی اکثریت و بنظور بهره برداری و ربودن دسترنج ملت وضع کرده است باید بدانیم که ضامن اجرای این قوانین مننضح ارتش است و این وظیفه را نه تنها در داخله کشور بلکه در ماوراء مرزها و دریاها بردوش دارد .

زیرا استفاده از منابع داخلی و انتشار مردم مملکت حدی دارد و دیر یا زود بنقطه بن بستى منتهى مىگردد بدین جهت سرمایه داران پیشین که برای حرص و آز آنها هیچگونه سرحدی نمیتوان قائل شد امانه انتشار و مکیدن خون مردم را بکشورهای دیگر میکشاند و با استثمار این کشورها، امپراطوری های بزرگی بنظور بر کردن کبسه های خود و زوال قطعی ملل دست نشانده بوجود میآورند.

ما در این باره مجددا در بخش چهارم صحبت نموده و مقاصد امپریالیستی را بیان خواهیم کرد.
اینک در کادر کوچک مملکت ایران وضع طبقات و رل ارتش را در نظر میگیریم.

در کشور ایران دو طبقه پیش از همه طبقات جلب نظر میکنند:
یکی طبقه سرمایه داران و مالکین بزرگ که عمده آنها فوق العاده محدود است.

دیگری طبقه زارع و کارگر که اکثریت ملت را تشکیل میدهد.
متاسفانه در کشور ایران تعداد کارگران نسبت به بزرگران چندان زیاد نیست و وسایل تولید بزرگران هم همان وسایل تولید قرون وسطی است.
باین معنی که در تمام نقاط ایران نظیر هزار سال پیش با کاو آهن زمین را شخم میزنند و با وسایل بدوی با بیاری و برداشت محصول میبردازند ولی در عوض احتیاجات مالکین صد برابر زیاد شده و محصول زارع هیچگونه تغییری نکرده است.

امروز فلان خان با امریکا مسافرت می کند، اتومبیل آخرین سیستم سوار میشود، از تمام مظاهر تمدن بهره مند میگردد.

پسر جوانش هر شب در کافه های درجه اول پنج هزار ریال بول میزد و آخر شب هم چند هزار ریال بابت کثافتکاری و عیاشی خود می بردارد خرج مهمانی های بزرگ و وصلتهای سیاسی از دایره معاشره خارج

است . از شما سؤال میکنم این مخارج از کجا تامین میشود ؟ آیا بجز مکیدن خون رعیت مردم بگری را میشناسید ؟ آیا بجز تحمیل حق اربابی کمر شکن و گرفتن سرانه و هزار نوع باج و مالیاتهای مختلف راه دیگری متصور هست ؟ نه بالنتیجه برای آنکه يك خانواده بیکاره يك فامیل طفیلی و یکمده مردمی که سر بار جامعه هستند چند صباحی خوش باشند و چند روزی در ناز و نعمت زندگی کنند باید هزارها مردم بدبخت در خاک و خون بغلظند ، از گرسنگی بپیرند ، آرزوی يك شکم سیرويك شلوار کشاد کرباسی را بگور بپیرند و زن و بچه آنها در نهایت سختی و فلاکت زندگی نمایند .

مگر فراموش کرده ایم که در چند ماه پیش اول آقای محمد بیات و بعداً سر جوان و . . . متضار عزیز ما سروان موسی بیات بضر بگلوله نوکر های ظفر السلطان ظفری نماینده تحمیلی ولایات ثلاث بخاک و خون غلطیدند میدانید این فاجعه دلخراش که منتهی به قتل دو نفر شد و سروان بیات را با آرزوی داشتن يك بچه که چند روز پس از شهادتش بدنیآ آمد بزیر خاک سپاه برد برای چه منفعت کثیفی بود ؟ .

ظفر السلطان میترسید که . . . بر منفعت و آباد بیان را از دست بدهد و در دوره پانزدهم هم از وکالت محروم باشد . آقا ابراهیم ، نورچشمی ملک مدنی نماینده مشترک سررید ربولارد و سبهد امیر احمدی يك رعیت بیچاره را که تقاضای تجدید نظر در روابط رعیت و مالک داشت بضر بگلوله از بی در آورد و يك ژاندارم در زیر ماسک قانون و بعنوان الزام برقراری نظم و آرامش مسئولیت قتل رعیت بیچاره را بخود نسبت داد و به قضاوت همان نوع قانونی که قبلاً بیان کردیم مورد تشویق قرار گرفت امروز از برکت همین تحول ناقص و بکمک حربۀ برنده دزدی و چپاول عده ای میلیارد شده و بجای شراب خرن مردم بدبخت را در قدح میریزند و بیشرمانه بر میکشند . وقتی نسیك بسوز ، در يك شب ۳۰۰۰۰۰ ریال میبازد و با کمال بی شرفی میگوید : برای من اهمیتی ندارد فردا پنجاه دینار به

قیمت هراستکان اضافه میکنم « میدانید چگونه آخرین شیره حیات این مردم بدبخت رامیکشد ؟ و چگونه از درآمد ناچیز يك پیره زن دوك ریس و بیکزارع بیچاره صد پنجاه مالیات میگيرد ؟

این ها نمونه کوچکی از فجایع و خونخواری این طبقه است که بظاطرشهت و بنظورخوش گذرانی و تفریح مرتکب میشوند .
اگر قطعه آهن گداخته ای را که فرضا درجه حرارتش ۱۰۰۰ درجه سانتیگراد است در ظرف آبی بیندازیم که درجه حرارتش بیش از ده درجه نباشد پس از مدت کمی مقداری از حرارت خود را بآب پس میدهد و هر دو صاحب یکدرجه حرارت میشوند .

اگر دو خازن را که باهم اختلاف سطح الکتریکی دارند بهم وصل کنیم، از خازنی که سطح الکتریکیش بیشتر است آتقدرا الکتریسیته بغازن دیگر داده میشود تا اختلاف سطح آنها از بین برود .

قانون ظروف مرتبطه نیز بطور آشکار تمایل طبیعت را بتعادل و هم سطحی نشان میدهد پس طبیعت طبعاً بتعادل علاقه خاصی دارد و باین بی عدالتیها و وعدم تعادلها به نظر نفرت و انزجار مینگرد . میدانید عامل بسایداری این تعادل ناپایدار و غیر طبیعی کیست ؟ و این گروه بی شرم باتکاء چه کسانی به جنایات خود ادامه میدهند ؟ اگر خجالت نکشیم باید اقرار کنیم که در سایه سر نیزه ما اینهمه بی عدالتی و جنایت روی میدهد و ما هستیم که بی اراده به پیروی از اطاعت کور کورانه این همه تسهیلات را فراهم کرده ایم،
ما جیره خوار ملتیم ولی با سر نیزه خود تجاوزات مثنی دزدو خائن را نسبت بحقوق و حیات آن پشتیبانی میکنیم .

آقای فرامرزی مدیر روز نامه کیهان در جواب نامه آقای نامور مدیر با شهامت روز نامه شهباز که می نویسد : « دوست دانشمند من ! این اندازه اصرار در خوش بینی نداشته باشید ، مدت ها است در ایران همه نوع ناله و شکوه و شکایت از طرف بردگانی که تمام حقوق

زندگی و مزایای بشری از آنها سلب گردیده، و در تعقیب دژخیمان قرار میگیرد، مدتهاست سرنیزه این طبقه بابدست مغتار بها و گماشتگان رضاخان پابدست جانشینان آنها بنام مقررات حکومت نظامی برگردن و پهلوی آن کسی که نام آزادی بر زبان بیاورد فرو میرود، مدتهاست اخناق ملت ایران و ترور دست جمعی آزادبخواهان ادامه دارد و زبانها بریده و قلهها شکسته میشود « چنین جواب میدهد: « این حرفها را بروید بکسی بزیید که نداند پاخودش منکر باشد، چه وقت من از این اوضاع دفاع کرده‌ام، کدام خوش بینی را دارم که میفرمایید در آن اصرار نکنم؟ مگر شما کیهان را ندبخوانید؟ این معایب را که شما میبینید من هم می بینم و همانطوریکه شما متأثر میشوید من هم متأثر میگردم بلاوه چون من بیش از شما با مردم خارج از تهران ارتباط دارم بهتر میدانم که چه وضعی در این کشور حکمفرماست.

آزادی فکر و عقیده چیست؟ ملت ایران بقدر حیوان، بقدر سگ، بقدر گربه در کشور خود حق حیات ندارد. آیا شما میدانید که در سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ چندصد نفر از مردم لارستان به بندرعباس فرار کردند و هشت حاکمه ایشان را از آنجا بیرون راندند و در بازگشت تماماً توی راه از گرسنگی مردند؟ برادر من در یکی از دهات بین راه لارستان و آبادان منزل داشت، میگفت هر روز صبح که از خواب بر میخواستیم تا چشممان کار میگرد آدم میدیدیم که بشت سرهم افتاده اند، بعضی ها مرده، برخی غش کرده، جمعی نیمه حان افتاده و عده ای ناله وزاری میکردند، هر کس مرده بود راحت شده بود و هر کس زنده بود بد از مقداری رنج و شکنجه دوسه کیلومتر آنطرف تر میرود.

اینها مردم لارستان و بنادر و سایر نقاط فارس بودند که برای پیدا کردن کاری به آبادان میرفتند و از صد نفر یکی هم بمنزل میرسید و آنهم که میرسید تازه راهش نمیدادند و باید برگردد و در برگشتن بمیرد. اگر بگوئیم بیش از

دو نالت مردم لارستان و بنادر تابع آن در دو سال ۲۱ و ۲۲ مردند مبالغه نکرده - ام بچه دردی مردند ، بدرد کرسنگی ، مقررات ، راه تجارت و ارتباط بنادر عربستان را که مورد زندگی ایشان است برایشان بسته است ، محصول زراعتی آنها را که کفایت نالت احتیاج ایشان را نیکنند مامورین غله از ایشان گرفتند از جیره ای که دولت مطابق قانون جیره بندی تعیین کرده بهیچ کدامشان نرسید بلکه میان چند نفر کردن کلفت تقسیم شد و در بازار سیاه فروختند ، مثلا یکی از کدخدا ها که دو نفر وکیل بهجلس میفرستند بذریکساله يك بلوك را گرفت و در بازار سیاه فروخت و با قیمت آن که عبارت از پانصد هزار تومان باشد همان بلوك را خرید ، شاید شما در کتب خوانده باشید که بعضی از طوایف وحشی دخترهای خود را از کرسنگی میفروشدند این عمل در بنادر تابع لار و لنگه در سال ۲۱ و ۲۲ واقع شد و کشتیهائی که از کوبت یا بنادر دیگر عربستان آمدند مردم دختران خود را بایشان فروختند و بعضیها نیز مفت بایشان دادند و در ازای این افتخار جاویدانی ! که برای ایرانیان نزد عربها حاصل شد چند نفر در شیراز و سایر نقاط فارس میلیاردر شدند ، بعضی از کدخدا های کوچک در ماه بین يك میلیون و یکمیلیون و نیم تومان از فروش جیره مردم عایدی داشتند ، فکر کنید ، یکمیلیون و نیم تومان در ماه ! میفهمید چه میگویم !

ر کفلر و فرد اینقدر دارند ! اینها کد خداهای کوچک بودند ، اما خوانین بزرگ که بکش بالاتر . در یکی از نواحی معروف است بلکه بتواتر رسیده است که دو نفر وکیل بار رئیس خوار بار شریک بودند و ماهی شصت هزار تومان از او میگرفتند ، هر کدام روزی هزار تومان ! فکر کنید وقتی که رئیس خوار بار روزی دو هزار تومان بدو نفر وکیل میدهد خودش و اجزای زیر دستش چقدر میبرند و آن حال و کدخدا ها که این پول را بایشان میدهند و جیره مردم را میگیرند چه میکنند !»

هقطاران عزیز ممکن است شما باین سکه ها برخورد کرده باشید ولی

دوره دیگتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

قطعا با بیقیدی تلقی نبوده و بدون فکراز آنها گذشته اید امروز روزی نیست که من و شما برنوشت ۹۵ میلیون بدبخت بی علاقه باشیم ، باید مردانه تصمیم بگیریم و ریشه این مظالم را از بیخ و بن براندازیم . ما که امروز در نهایت سختی زندگی میکنیم و با مرگ تدریجی بحیات خود خانه میدهیم چرا بخاطر یکمشت مضام و برای نجات يك اکثریت بزرگ جان خود را فدا نکنیم و لااقل نسلهای آینده را از نعمت آزادی و آسایش برخوردار نسازیم ؟

امروز عده انگشت شماری در این کشور ، ارش و دولت را وسیله اجرای مقاصد خائنه خود قراردادند و کیل میشوند یا وکیل میباشند ، با دست بندهای خطرناک خود دولتهای مخصوصی را روی کار میآورند و پس از بهره برداری و استفاده های لازم آنها را برکنار میکنند .

شوخی نیست ، قدری توجه کنید در تمام مدت جنگ هشاد درصد سهمیه اجناس خاورمیانه که از طرف متفقین وارد میشد توسط مسعودی و عاملین او وارد گردید . حساب منافع این يك قفره معامله سر بجهنم میزند . آنوقت میخواهید عباس مسعودی از ترس آنکه برنوشت رئیس خواربار میانه دچار نشود با هرگونه جنبشی مخالفت نکند ؟ همه کس را وطن فروش نداند ؟ و در روزنامه اطلاعات افسران آزاد بخواند را خائن معرفی نکند و هر جنبش آزادیخواهان را مخالف مصالح عالی ا نشانارد ؟ اینجا است که مفهوم مصالح عالی روشن میشود و منظور از ایران و میهنی که مسعودی مینویسد واضح می-گردد . آنوقت از ماهم دعوت میشود که برای حفظ میهن مسعودی و نیکبختی و حاج علیقنق و کازرونی بروی آزادیخواهان مسلسل بیندیم و این عدم تعادل غیر طبیعی را همچنان پایدار نگه داریم !!

اگر بتوان تفریح هم شده باشد یکشب روزنامه اطلاعات را بخرد و به بیننده عباس مسعودی برای حفظ ثروت بی انتهای خود و برای ترانک هائی که در بانکهای صویس گذاشته است پاچه وقاحت و بی شرمی جنبش های آزادیخواهان ایران و

سایر کشورهای تحت‌الحمایه امپراطوری متبوعه خود را تنگتک میکند. معافل مرتجع و عمال استعمار هر نوع قیامی را بدیگران نسبت میدهند و باتمام قوا جنبه ملیت آن را انکار مینمایند. از این آقایان باید سؤال کرد که آیا قیام میهن پرستانه ملیون هند هلند هم بدست مقامات شوروی صورت گرفته است؟ کسانی که میگویند شوروی نسبت به ایران نظر استعمار دارد مفروض و خائنند دولت شوروی هم چنانکه در کنفرانس تهران و بارهادرادبو مسکو استقلال و تمامیت ارضی خاک ایران را تأیید کرده است به مقتضای نوع حکومت خود از ابرام این نظر ناچار خواهد بود. آنهاست که جنبش‌های آزاد بخوانه‌ها را مخالف منافع خود و اربابان قدیمی خویش میدانند و کسانی که ارداد مجازات می‌ترسند و از تصفیه حساب با ملت بینا کنند، این نمه‌های شوم و این اخبار جعلی را براکنده میکنند تا مگر از حس غرور و از روح میهن پرستی جوانان این کشور برای حفظ منافع خود استفاده نمایند و باردیگر باتمام قوا بر این ملت ستم کش سوار شوند. مانیز باید بحکم میهن پرستی و علاقه به تمامیت ارضی و استقلال کامل ایران با هر کشوری که مخالف شئون خود مختاری ما باشد نبرد کنیم و برای حفظ مرزهای ایران مقدس و محبوب جان خود را تار نائیم.

اگر بر فرض معال دولت شوروی برخلاف دستورات لنین و قانون اساسی خودشان که مخالف هر گونه استعمار و تصاحب خاک دیگران است کوچکترین نظری با استعمار ملت ایران داشت ما باید مردانه کمر همت بیندیم بایک جنگ غیر مساوی که منتهی به نابودی آخرین فرد ایرانی شود با آنها مصاف دهیم. ولی همانطور که قبلا بیان شد حکومت شوروی تمامیت استقلال ارضی ما را محترم خواهد شمرد و طبق منشور ملل متفق، در ایران طالب وجود یک حکومت دموکراسی و آزادی است که رویه‌های فاشیستی را ترك گوید و این ملت به بغت رایش از این بغاطر منافع خود و معافل استعمار نامرئی و چهارصدساله خارجی تحت فشار ظالمانه قرار ندهد.

بخش دوم

موضوع افسران فراری و تشکیل

حزب نهضت ملی

مرحوم فرخی بزدی مدیر روزنامه طوفان یعنی همان رادمرد آزادی خواهی که بدست عامل شهربانی دوره تنگین دیکتاتوری با وضع فجیعی بقتل رسید در غزل معروف خود که در زندان قصر قاجار سروده است از روی کمال ایسان و با منتهای سوزدل میگوید:

طیدن های دلها ناله شد آهسته آهسته

رسانگر شود این ناله ها فریاد میگردد

آری مرحوم فرخی ناله کرد و نابود گردید .

از ظلم و استبداد شکایت کرد و بقتل رسید ، گمان میکرد ناله اش فریاد بدل میشود و مثل کلاه آهنگر میتواند ملت ایران را بر ضد شاه مستبد و طبقه حاکمه بشوراند ، میتواند رینه پیداد را بر کند و کاخ ستمگری را با خاک یکسان نماید .

ولی افسوس که تمام آمال خود را بگور برد و در لحظات آخر زندگی، موفقیکه در ریچنگال خون آلود دژ خیمان سیاه دل دست و پامیزد و هنگامی که در راه آزادی، مرك خود را با چشم میدید و قدرت هیچگونه عکس‌العملی را نداشت با حسرت جان سپرد و نسبت بآینده کشور و وضع خویش نگران بود او بخواهی میدانست. که بدستور استاد ازل، با ایجاد وحشت و ترور و با نابود کردن آزادیخواهان و شخصیت های ملی، رژیم زور و قلدری در ایران تثبیت میشود و آزادی و حریت از بین میرود. بهین جهت حق داشت مایوس و نگران باشد و وضع آینده ایران را با اضطراب بنگرد. متأسفانه این نگرانی صورت حقیقت بحدود گرفت و مردان آزادیخواه ایران یکی پس از دیگری بدست دژ خیمان شهربانی جان سپردند. آزادی قلم، آزادی گفتار و آزادی عقیده از بین رفت و امنیت جانی و مالی و قضائی مردم سلب گردید. نفس‌ها در سینه حبس شد و ترس و وحشت عجیبی سرتا پای وجود مردم را فرا گرفت. در حقیقت رژیم دیکتاتوری ایران بمراتب از رژیم هیتلر و موسولینی سخت تر و خطرناکتر بود و سلطنت رضاشاه بیشتر بسلطنت ضحاک عرب شباهت داشت. در قصص و حکایات خوانده‌ایم که روزانه فرزندان برای خوراک مارهای دوش ضحاک از کاسه سرخارچ میشد و دو خانواده را بزای فرزندان خود به ناله و فغان و امیداشت ولی در دوره بیست ساله دیکتاتوری، ما دیدیم که رؤسای پیش‌آهنگ، وزرای فرهنگ و عمال شهربانی روزانه چندین دختر بکاخهای سلطنتی بردند و باعث سرشکستگی و هتک ناموس خانواده هاشدند. بفرمان قائد عظیم‌الشان، طفل پنج ماهه و غیر شرعی ولایت عهد، با دست بزشتک و عمل جبری راه فنایش گرفت و هزار اجنایت و قتل بظهور پیوست. مال مردم مجاناً یا در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی بنام قبله عالم نیت گردید و تنها از درآمد شهرداری تهران که حقیقی بایست بصرف لوله کشی آب رسیده باشد سی و پنج میلیون تومان در راه ایجاد کاخهای سلطنتی خرج شد. اگر بجنوب شهر برویم و

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

مایع غلیظ و سیاهی را بنام آب مشاهده کنیم و اگر متوجه شویم که هشتاد درصد متوفیات این ناحیه ناشی از کثافت همین آب است آنوقت با چراغ بدنبال مرحوم ضحاک رفته و تصدیق میکنیم که فجایع این دوره از مظالم عهد ضحاک براتب بیشتر است. ولی همانطور که مرحوم فرخی پیش بینی میکند بنیان جور و جفا سخت بی بنیاد است و کماخی که پایه آن بر ظلم و ستم گذاشته شود محکوم فنا است.

بویرانی این اوضاع هستم مطمئن زین رو

که بنیاد جفا و جور بی بنیاد میگردد

آری خرابی از حد گذشت ، یی داد گری بمنتهاد رجه رسید و در تائید عقیده

فرخی که میگفت :

دل از این خرابیها بود خوش ز آنکه میدانم

خرابی چونکه از حد بگذرد آباد می گسرد

وقایع شهر یور پیش آمد و قائد عظیم الشان که ملتی را پشتیبان خود میدانست یکدفعه احساس تنهایی و یی کسی کرد بجای رژه های سوم اسفند اعمال و مظالمش مثل فیلم از جلوی دید گانش گذشتند و وجدان باطنی او را متأثر و سرزنش نمودند . خاک میهن رضا شاه را طرد کرد و بجنوب افریقا فرستاد . یعنی سر انجام بضاک امپراتوری بزرگی که در آن ست نوکری داشت گسیل گر یسد و دور از ایران بمرض خوره جان سپرد . ولی با رفتن رضا شاه بنیان ظلم ریشه کن نشد . امرای فراری شهر یور ، و کلای فرمایشی دیره استبداد و عاملین اجرای سیاست دیکتاتوری یکی پس از دیگری وارد صحنه سیاست شدند و دور از چشم قائد عظیم الشان هر کدام در حیطه خود روش دیکتاتوری پیش گرفتند . بکروز با اشاره سفارتخانه های خارجی و فرمان رضا شاه امثال : علی دشتی ، عباس مسعودی ، ملک مدنی ، سید یعقوب انوار ، اعتبار و نماینده مجلس شدند و با قیام و قومود بی اراده خود تمهید امتیاز نفت و صدها قوانین غلط را تصویب نمودند و روز دیگری همین آقایان و همین بازیگران عصر پلانی

صاحب اختیارات نامحدود شدند و عزل و نصب وزرا و کابینه‌ها را مطابق منافع شخصی بخود اختصاص دادند. بازار رشوه و ارتشاء رونق گرفت تدین‌ها و سهیلی‌ها از برکت وزارت خوارسار و انتصابات دوره چهاردهم میبیاردر شدند. ولی در ضمن این همه مظالم و در قبال تمام خساراتی که از این جنس خانانوسز نصیب ملت ایران گردید، با تنها يك منفعت رسید و ما را به نتایج خود امیدوار ساخت. این منفعت بزرگ که در ظاهر ناچیز بنظر می‌رسد **پیداری ملت** است روزنامه‌ها کم و بیش آزاد شدند و از روی فجایع دوره گذشته و زمان حاضر برده برداشتنند. کم کم مردم بهوش آمدند و نسبت بدنیای خارج و مفهوم آزادی و دموکراسی واقف گشتند. در اوایل کار نظر به سوء ظنی که مردم در نتیجه تربیت دوره گذشته نسبت بهم داشتند تعداد زیادی حزب و دستجات سیاسی بوجود آمد و هر دسته که ارده نفر تجاوز نمی‌کرد از دوستان فوق‌العاده صمیمی تشکیل میشد ولی چون در ضمن عمل احساس کردند که ده نفر قدرت فوق‌العاده ناچیزی است و نمی‌تواند با گرگهای کهنه کار مبارزه نماید کم کم بهم نزدیک شدند و امروز بیش از پنج حزب نسبتاً سرشناس وجود ندارد که سه تا از نیرومندترین و خوشنامترین آنها طرفدار منافع اکثریت ملت یا با اصطلاح سیاسی دست چند و دو تای دیگر که فقط قدرت مالی و اعتبار لیره دارند از کیفیت ترین و سرجنیبتان طبقه حاکمه تشکیل شده و چون برای حفظ منافع این اقلیت تلاش میکنند دست راست محسوب میشوند در این گیرودار افسران و درجه داران ارتش نیز در اثر خواندن روزنامه‌ها و مطالعه مطبوعات خارجی کم و بیش روشن شدند و با علاقه خاصی که نسبت بسرنوشت میهن مقدس خود دارند جریان وقایع را با بی‌قیدی تلقی نکردند کم کم صدای افسران بلند شد و زدهای و زد و بندهای عده‌ای از افسران ارشد و امراد ر روزنامه‌ها انعکاس یافت افسران و درجه داران ارتش تشخیص دادند که هیچ قانونی نباید آنها را بده و مطیع محض روسا نماید لذا در طرز گمنام و مکانبات خسود نسبت به مقامات عالی تجدید نظر کردند و در اجرای دستورات مافوق اینکار خود را دخالت دادند بدون

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

شک این وقایع روحیه افسران ارشد و امرای فراری را متزلزل نمود و آنها را نسبت بافسران جزء مرعوب ساخت همین سرکار سرهنگ مصدقی که بهمیت آقای بیات استاندار آذربایجان بعنوان بازرس نظامی به سمت تبریز پرواز نمود بارها خود را وارد بحث افسران جزء دانشکده افسری میکرد و میگفت «افسران جزء خیلی ناقل شده اند» ضمناً از بدبینی افسران جزء نسبت بافسران ارشد گله می نمود آیا گفتار سرهنگ مصدقی ترجمان نگرانی محافل افسران ارشد نبود؟ و ثابت نمی کرد که این محافل تا چه اندازه از بیداری افسران جزء وحشت دارند؟ آری این مطلب و صدها بخشنامه که هر کدامشان یک صفحه ماشین شده از کتاب «قوای روحی» سرتیب مقتدر بود نشان میداد که بیداری افسران مخالف مصالح عالی آنها و منافی منافع استعمار است بهمین جهت سر لشکر ارفع بدستور سفارت متبوعه مامور تشکیل حزب نهضت ملی شد تا میلیتاریسم را در ایران تجدید کند و در ضمن محور آزادی و نابود کردن آزادی خواهان موقعیت متزلزل فراریان شهر یور را تثبیت نماید.

حزب نهضت ملی تشکیل شد و مراسم آن توسط بنگاه مطبوعاتی پروین بچاپ رسید.

دسته دست افسران آمادگام و لشکر یکم مرکز در منزل سرگرد امین زاده و باشگاه افسران اجتماع کردند و با یک گزلیک و قرآن مراسم سوگند را بجا آوردند.

این دسته بندی سیاسی بر لشکر رزم آراء که دشمن قدیمی ارفع بود اجازه داد همه ای را بدور خود جمع کند و با اصطلاح شوشتری در مقابل دژ فول بنا نماید.

مسترضیاء الدین هم همه از افسران و زرشکار و لوطی مآب را که مغزشان بیشتر به گچ شباهت داشت و برای زبر تخمناق مناسب بنظر میرسید با وعده و وعید و کمکهای مالی بساک حلقهات دعوت کرد و در عداد عراده کشان اراده ملی قرارداد.

عده زیادی از افسران هم که پایه علمی کافی داشتند دور از این دسته بندی ها بخواندن روزنامه های افراطی متناد شدند و اصول عقاید خود را بر مبنای فلسفی و علمی استوار ساختند.

مجامع افسران صورت عجیبی بخود گرفته بود هر قسم روزنامه و هر نوع عقیده ای عده ای طرفدار و هواخواه داشت و غالباً بحث های خسته کننده و طولانی بین آنها صورت میگرفت.

در همین باشگاه دانشکده افسری يك افسر مثل دختری که از هم بازی خود بمادرش شکایت میکند پس از يك بحث مذهبی که منجر بشکست او شده بود بمعاون دانشکده شکایت کرد و تنبیه رفیق خود را خواستار شد این همه جوش و خروش و این همه استقبال و پیشقدمی افسران برای دخالت در سرنوشت خود و ملت ایران مقامات عالی را متزلزل نمود و مجدداً ارفع را بریاست ستاد ارتش منصوب کرد. سر لشکر ارفع که در انز داد و فریاد روزنامه ها و استیضاح نمایندگان مجلس از کاربرد کنار شده بود روش محافظه کارانه پیش گرفت و جلسات علنی و پر جمعیت حزب را بجلسات چند نفری و سری تبدیل نمود.

تبلیغات صورت انفرادی یافت و در عوض با تهدید انتقال و محرومیت از اخذ درجه توأم گردید. سرهنگ اخوی وصال او با این تبلیغ جنس سرویس روابط ا تیم برقرار کردند و پیروی از دستورات آن موسسه بزرگ که سابقه عمل طولانی در کشورهای مستعمراتی دارد برای افسران روشن فکر و مخالفین خود مشغول پرونده سازی شدند.

مخالف افسران و باشگاه ها تحت کنترل قرار گرفت و عده ای بمنوان جاسوس گذارشات راست یا دروغی برای رکن دوم تهیه نمودند. از طرف روسای باشگاه روزنامه ها محدود شد و روزنامه های معینی که جنبه ارتجاعی داشت در دسترس افسران قرار گرفت در همین دانشکده افسری برای سرگرمی افسران

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

و بمنظور جلوگیری از بحث و مطالعه روزنامه ها قریب ده هزار ریال بمصرف خرید چند دست شطرنج رسید و سرهنگ مصدقی که با افسران جزء نزدیکی بیشتری داشت ماه واریفای این رل شده.

اگرچه نگارنده در مسابقه نهایی شطرنج شرکت نموده و قهرمان دانشکده شد و با اینهمه موفق باخذ يك جام نقره گردید ولی باید بگویم که در حدود پنج ماه مرخصی شطرنج بشدت دامنگیر افسران دانشکده بود و آنها را از هر نوع مطالعه و بحثی بازداشت کم کم در محافل افسران شایع شد که ستاد ارتش دست با انتقالات بزرگی خواهد زد و همانطور که سر لشکر رزم آراء با قانون انتقالات معروف خود دست ارفع را متلاشی کرد ارفع نیز عده زیادی را تمید میکند و مخصوصا منتقلین را به ناحیه جنوب ایران یعنی در تحت لوای پرچم انگلیس میفرستد. خبر انتقال افسران یکی بعد از دیگری مرتبا بگوش میرسد.

يك روز حکم انتقال سروان رصدی اعتماد و ستوان یکم آگاهی ستوان یکم وطن پور به دانشکده افسری واصل شد چند روز بعد خبر انتقال سروان طفرائی و ستوان یکم قهرمان انتشار یافت.

در خارج دانشکده افسری نیز عده ای از قبیل سروان رحمانی و سروان آگهی و سروان جودت و سروان پزشکیان و... منتقل شدند. دلیل انتقال افسران اصولا ذکر نمیشد و با احتیاج مبرمی که ارتش باین افسران مبرز داشت از حوزه مأموریت خود طرد میگشتند. انتقال افسران بصورتی خشن و برخلاف شئون افسری صورت میگرفت. مثلا چنانچه شایع است يك سرگرد بسبب چند دژبان مسلح بمنزل بیلافی سروان رصدی واقع در سوهانك حمله کردند. سرگرد مامور باطیانچه لغت وارد زیر زمین شد و هرچه سروان رصدی میگفت «این اطاق بیش از يك در ندارد، در خارج اطاق با بستید تا من لباس پوشم.» شامق ندارید بجائی داخل شوید که مادر و خواهر من بالباس استراحت در آنجا

هستند افسر مامور باتکاء همان دستورات فاطم از اطلاق خارج نشد . همین سروان
 رصدی در حالیکه يك سرباز باتفك و يك افسر باطبا نچه مشایبتش میکرد برای
 تحویل و تحول و برای انجام کارهای اداری باردو گاه اقدسیه آمد و همه افسران
 را متأثر کرده افسری که شش سال چشم و چراغ رسته توپخانه محسوب میشد
 افسری که با تالیف کتاب نقشه برداری و روش مخصوص تدریس خود مورد احترام
 و استفاده کلیه دانشجویان و مورد حسد همه افسران واقع شده بود ، افسری که
 هیچکس در شرافت ، میهن پرستی ، بی نظری و با وجدانی او تردیدی نداشت ، در
 حین احتیاج مبرم رسته توپخانه منتقل شد و در قبال تمام خدمات خود تا این حد
 مورد اهانت قرار گرفت . سروان طفرائی و ستوان یکم آگاهی و ستوان یکم
 قهرمان از برجسته ترین افسران مغایرات ارتش بودند و بارفتن آنهارسته مغایرات
 دانشکده افسری بکلی فلج شد . سروان طفرائی برای مزید اطلاعات خود دو سال
 ازدوره دانشکده فنی دانشکاه تهران را تمام کرده بود و در شعبه شیمی بکلاس
 سوم ارتقاء مییافت . ستوان یکم وطن پور که شاگرد اول دوره خود بود در
 هداد بهترین افسران توپخانه بشمار میرفت . این انتقالات بیسوق که مخصوصا
 بدون ذکر علت صورت میگرفت آنهارا متوحش کرد و وقتی شنیدند که دژ خیما
 رکن دوم تصمیم دارند افسران منتقل را بعنوان مأموریت در خارج شهرها و
 پادگانهای جنوب نابود کنند و اسم برخورد با اشرار بروی آن گذارند و وقتی
 مطمئن گردیدند که با حربه داد گاه صحرائی و بدستور امثال سرانشکر ارفع و سرتیب
 هوشمند افشار اعدام یا بعبس ابد محکوم خواهند شد فرار را برنا بودی مسلم خود
 ترجیح دادند . گناه این افسران این بود که بنویات خیانت آمیز ارفع و دسته
 بندی او پی برده بودند و با تجدید میلیتاریسم مخالفت میکردند . این افسران که
 در ضمن بررسی های خود از دنیای خارج خبر داشتند و بعلاوه بطالعه تاریخ و
 فلسفه علاقه مخصوصی بخرج میدادند از نفوذ کشته استعمار ورژیم دیکتاتوری
 وابسته بآن بسختی یزار و منتفر بودند و تجدید دوره ننگین گذشته و ادامه وضع

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

نکبت بار فعلی را مخالف مصالح مات ایران میدانستند. این انتقالات بشهدهم سرایت کرد و افسران آنجا را هم بوحشت انداخت و قوی شنیدند افسر تحصیل کرده و اروپا رفته ابرا مثل سرهنگ کیانوری بگناه اینکه برادر خانم کامبخش نماینده فراکسیون توده است با آن افتضاح سواراتومبیل کرده و بخارج فرستاده اند و وقتی از موضوع انتقال واهانت بافسری مثل سروان رصدی خبر یافتند تصمیم گرفتند که تا ایجاد يك حکومت صالح ملی که حافظ منافع اکثریت باشد در گوشه دور افتاده ای ترك خدمت گویند البته این اقدام مستلزم مراعات احتیاطاتی هم بود بهمین جهت بردن مقداری اسلحه و دو کامیون ضروری بنظر میرسید و برای آنکه بمال مردم تجاوز نکنند و دست تکدی به پیش این و آن دراز نمایند محتاج مقداری پول بودند و آنهم از راه بردن حقوق خودشان تأمین گردید.

بعداً افسران دیگری که تحت فشار و مورد غضب سازمان ننگین حزب نهضت ملی واقع شده بودند بآنها پیوستند. این افسران بدون آنکه قصد تجاوزی بشهر بانی و ژاندارمری گنبد قابوس داشته باشند باکمال سادگی و بی احتیاطی بحرکت خود ادامه دادند. ولی ناگهان مورد شلیک ژاندارم ها و پاسبانانی واقع شدند که قبلاموضع گرفته و منتظر آنها بودند.

ژاندارمها و پاسبانان گفته بودند که از طرف شاه مشروطه !! قیمت سر هرافسرهزار تومان معین شده و کسیکه موفق بکشتن یا اسارت یکی از آنها بشود این مبلغ را بعنوان جایزه دریافت خواهد کرد. پاسبان شیرهای بدبخت باژاندارم دزد بی آبرو منتظر چنین فرصتی بود که باکشتن يك افسر میهن پرست هزار تومان بگیرد و چند روزی خوش باشد.

واقعه شوم و قتل فجیع هفت نفر بوقوع پیوست و دل میهن پرستان واقعی را متأثر و داغدار کرد.

سرگرد اسکندانی که از افسران دانشمند و دانشگاه دیده این ارتش

نفرین شده محسوب میشد، سرگردی که هنوز هم دانشجویان رسته تویضانه دانشکده افسری از کتاب لوله او استفاده میکنند و افسریکه در شناسایی اجتماع و مسائل مربوط بآن بد طولانی داشت و مطالعات بسیار عمیق و قابل استفاده‌ای در این راه نموده بود بضر بگلوله ژاندارم جان سپرد و بدنش در اثر اصابت هفتاد گلوله پنجره کردید.

یکی از همین ژاندارمها برای اظهار خوشخدمتی و خوش رقصی در همان حال سراورا از بدن جدا کرد و در گرود ریاست هزار تومان بدست خود گرفت این جنایت که بدست مامورین بیروح و بی اراده انتظامی و بغاظر حفظ منافع مسمودیهها و نیکپورها صوت گرفت ملت ستمکش ایرانرا خشناک کرد.

روزیکه شراره آتش غضب اینملت بآسمان برسد و ساعتیکه مشت گره کرده میلیونها نفر آدم گرسنه و بدبخت برای گرفتن انتقام بالا برود کله های بی مغز و پر کلاه مسبین این جنایات و سرهای گرد و بی شمور کسانیکه قیمت سر هر افسر را هزار تومان معین میکنند بر سردار خواهند رفت «تا بدانند که بی بها سراواست نه سرافسران میهن دوست»

این پیش آمد برای ارفع خائن و عمال وطن فروش او مفید واقع شد و برای دستگیری و تبعید افسران مخالف متسکین بآ نهاداد . ارفع برای آنکه چند روزی در بست ریاست ستاد ارتش باقی بماند و بدزدی و سوء استفاده از علوفه هنگ سوار سلطنت آباد ادامه دهد ، مقام عالی ساده لوحی را با جعل عملیات دامنه داری بوحشت انداخت و اختیارات نا محدودی کسب کرد بگپرو بیند در تمام لشکرها شروع شد و عده ای را نیمه شب بکرمان تبعید نمودند . اینک برای روشن شدن ذهن شما چند نفر از همین افسران را که غالباً در دانشکده افسری سمت فرماندهی داشته اند و شما آنها را می شناسید معرفی میکنم تا بدانید که روزنامه اطلاعات و رکن دوم بمقتضای مصالح ننگین خود بچه کسانی لقب ماجراجو داده اند :

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

يك روز در روز نامه ها خواندیم كه سرگرد احمد شفائی رئیس حوزه نظام وظیفه سبزوار بست خود را ترك کرده و با افسران فراری پیوسته است. سرگرد شفائی در تمام مراحل تحصیل از دبستان گرفته تا دبیرستان و دانشكده افسری و دوره تکمیلی دانشكده توپخانه شاگرد اول بود این افسر زحمتکش و باشرف كه كتاب های : قوانین تیر، خدمات صحرائی ، دو جلد تیر ضد هوایی ، آئین نامه قوانین تیر و بیشتر آئین نامه های رسته و پنهان یادگار او است و همین كتاب ها اسكلت كتابهای توپخانه دانشكده افسری را تشكيل میدهند. افسری فوق العاده با موش ، با استعداد و با احساسات است كه يك موی سفیدش بصد نفر مثل ارفع و اخوی رجحان دارد. سرگرد شفائی كه بزبان فرانسه كاملا مسلط است برای جبران كسر مخارج خود با انتشار رمان مبادرت ميكرد و ذره ای پای خود را از دایره شرافت بیرون نمی گذاشت. در مراتب میهن پرستی او نیز كه چكترین تردیدی نمیتوان داشت. این افسر زن و سه فرزند كوچك خود را بعودت سپرد و بطرف سرنوشت نامعلومی رهسپار گردید.

- سرگرد هدایت اله حاتمی از كردستان بعنوان گذرانیدن دوره ششماهه مالی دانشگاه جنگ مامور تهران شد. روز ورود در اثر هجوم ميكرب مالاریا كه یادگار مسافرت كردستان بود ببتب شدیدی مبتلا گشت. سرگرد دكتر ریاحی كه از افسران فوق العاده با شرف و ضمنا طبیب حاذقی است برای مداوای او دعوت شد.

در همین ضمن سروان قاضی اسداللهی كه در كردستان با سرگرد حاتمی و سرگرد احمد جعفر سلطانی هم منزل بود بعلت نزدك بودن وضع حمل خانمش با مرخصی يكماهه بتهران آمد و موقع معرفی بدژبان بازداشت شد. بعدا خبر رسید كه سرگرد جعفر سلطانی را هم در كردستان زندانی کرده اند. با وصول این اخبار بازداشت سرگرد حاتمی نیز حتمی بنظر میرسد. به

همین جهت پس از آنکه اندکی احساس سلامتی کرد متواری شد و از شر تبعد و حبس و اهانت نجات یافت . سرگردحاتی بزبانهای انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت و آلمانی را با اندازه رفح احتیاج میدانست . جزء محصلین اعزامی ، بصر مسافرت کرد و با کلاسان مشعشعی دوره تحصیلات عالی نظامی را در ارتش انگلستان طی نمود . در بازگشت خود گزارش جامع و مفیدی راجع بسازمان و اصول تربیت ارتش انگلستان تهیه نمود . مفاد این گزارش که تهیه اش فقط با هوش سرشار و تیزبین این افسردانشمند امکان پذیر بود برای اصلاح ارتش ما باند ذی قیمتی بشمار میرفت . ولی متاسفانه بسرعت بایگانی گردید ولی چون هرافسر یادانشجویی پس از استماع این سخنرانی بسازمان غلط و اصول آموزش و پرورش مستعمراتی کشور ما واقف میشد و افق بالاتری را میدید ، این افسر روشن و خوش فکر از طرف معاون و فرمانده دانشکده افسری مورد بازخواست قرار گرفت .

سرگردحاتی دانشمندترین و خوش ذوق ترین افسر پیاده ارتش ما بود و در زیر عینک خود چشمانی نافذ و فوق العاده باهوش داشت . از نقطه نظر شرافت و میهن پرستی بی نظیر بود . سرگردحاتی فرهاد و افسانه خود را ترك كرد و سرنوشت نامعلومی را با سارت و بندگی ترجیح داد . تا شا این دو بیجه سپانیك را نبینید با اهمیت فداکاری حاتمی بی نییرید . منكه اینهمه ادعای فداکاری و میهن پرستی دارم نمی توانم با جرات پیش بینی کنم اگر بجای سرگرد حاتمی بودم چه رویه ای اتخاذ میکردم . این دو بیجه با هوش ، نجیب ، سپانیك و مهربان كه حاصل زندگی سرگرد حاتمی و مادری فوق العاده با هوش ، با استعداد ، نجیب ، با تربیت و لیسانسیه هستند بدون شك اگر محیط مساعد باشد در آینده جزء نوابغ بزرگ خواهند شد . تا ببینیم منافع امثال مسعودی و کازرونی و حاج علیزهی و غیره چگونه اقتضا کند !

- همین سروان قاضی اسداللهی كه در فرشته آسانی معصوم و

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

باشرف است و دوست و دشمن براتب احساسات و شرافت و میهن پرستی او بنظر احترام مینگرند در اثر سوء رفتار جانشینان سرپاس مختار و مامورین زندان باغشاه ، خانم حامله و دختر کوچک خود را به قضا و قدر سپرد و پس از فرار از زندان به قطه نامملومی فراری شد .

- سروان بهرام دانش که امروز در قید زنجیر دژبان است ، از با احساسات ترین ، باشرف ترین و میهن پرست ترین افسران ارتش ما است . در خانواده ای روشنگر و شرافتمند و در خانواده ای که میتوان کانون میهن پرستیش نام نهاد پرورش یافته و قسمت اعظم تحصیلات خود را در بیروت بیابان رسانیده است . در سخنرانیهای پرشور که حاکی از احساسات نامتناهی او بود هیچکس تاب مقاومت نداشت و خواه ناخواه تحت تاثیر قرار میگرفت . يك روز در دانشکده افسری حق ایراد نطق را از او سلب کردند ، روز دیگری در مشهد مجبورش نمودند که پس از دو ماه عروسی خانم و خانواده خود را ترك گوید و راه بیابان پیش گیرد امروز هم روح بلندش اسیر قفس تنك زندان است تاکی سروش آزادی گوش او را نوازش دهد و بار دیگر برای خدمت به میهن آماده گردد .

- آقای علی اصغر زیری در روز نامه دار باراجع به سرگرد نیو مطالبی نوشته اند که از نقطه نظر اهمیت که دارد ذکر بعضی از قسمتهای آن در این جا مفید بنظر می رسد . سرگرد نیو افسری است که از فرمان قتل عام اهالی کوهك سر بیچی کرد و ماقبل نام پرافتخارش رازینت بخش صفحات این کتاب کرده ایم . بنا بتصدیق صریح دادستان ارض سرگرد نیو افسر شرافتمند و انسان دوستی بوده و عمل او کاملاً قانونی است این افسری که دوازده سال قبل در سالهایی که اسی از روسیه شوروی و مرام او در ایران نبود بالاترین مقاومت را در مقابل امر غیرقانونی يك سرتیب نمود و برای بشر دوستی جان و حیثیت خود را بخطر انداخت . امروز دوازده سال عمر او اضافه شده ، بیشتر مطالعه نموده ، دوره دانشگاه جنگ را طی کرده و حتماً فهیمه تر شده است . میگزیند گناه سرگرد

نیو این است که روزنامه های چپ را مطالعه مینموده و بر تقای خود از ناپایداری وضع فعلی سخن میرانده است و پیدایش این احوال را در سرگرد نیو مربوط به تباينات عناصری میدانند که سیرانکارشان با مرام همسایه شمالی یکی است و بهین تصور جرم را محرز میدانند (یعنی قصد مطالعه در اوضاع اجتماعی داشته و آرزوی اصلاحات را مینوده و هدای هم انجام نداده است) معینا باید بزنندگان کرمان فرستاده شود ۱. اگر فرض کنیم که قصد چنین اصلاح در افکار سرگرد نیو پیدا شده باشد معلول چه عللی است؟ ما متقدیم که تبلیغات متفقین دموکرات ما علت اصلی نمیتواند باشد بلکه علت اصلی را باید در اعمال فرماندهان جستجو نمود علت، صدور او امر غلط و غیرقانونی است، کشتن بچه در دامان مادر سبب پیدایش فکر نو می گردد، قتل عام ۷۳ فرزندان و بچه یکنه افکار سرگرد نیو را منقلب میکند اوقتی بروضه سیدالشهداء و قتل هفنادو دوتن معصوم میرسند. روضه خوانها میکوبند از این ظلم و جور عرشه - ارندی بلرزه در آمد! شما میخواهید ارکان وجود يك جوان شرافتمند، يك افسر دانش پژوه، يك ایرانی يك از مشاهده قتل ۷۳ نفر از ابناء وطن خود متزلزل نکرده! البته تولید این افکار را بفرض صحت به ییکانه پرستی و دشمن دوستی نسبت میدهند! اسم او را خیانت بکشور و ارتش میکدارند! اعتبار قول و شرافت يك انسان زنده و انسر شریف را برای يك دشمن که میخواهند برسینه نصب کنند لگدمال کرده و عکس العمل زشت خود را تبلیغ دشمن معرفی میکنند. تف پسر این عدالت و قضاوت»

برخورد اخیر سرگرد به راهی با سرتیب انصاری نمونه شهامت و حسن تشخیص این افسر است. اینت شرح فضیه ددردل شب اتومبیل ها حاضر شده عده ای افسر را بسون اینکه از وضیت زن و فرزندان خود خبر داشته باشند میخواهند بزنندگان کرمان بفرستند. سرتیب انصاری در موقع حرکت میخواهد با سرگرد بهرامی دست بدهد، سرگرد با شرف دست خود را عقب کشیده میکوید شما مارا بجرم خیانت بکشور تبعید میکنید حیف نیست دست سرتیب

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

وطن پرستی چون شما بدست سرگرد وطن فروشی چون من بخورد؟ مرا بجرم طرفداری از اجانب یعنی یکی از منفقین فداکار خودمان بزندان میفرستید. دیگر دست دادن یعنی چه ما را مسخره کرده اید؟»

بنظور رعایت اختصار از ذکر یوگرافی سایر افسران فراری خودداری ننموده و قضاوت مندرجات روزنامه های ارنجعی و اعلامیه های ستاد ارتش را به هم میهنان و هم مضاران عزیزم واگذار میکنم.

افسران فراری گل سرسید افسران ارتش ایران محسوب میشوند نه تنها از نقطه نظر معلومات و تخصص فنی بی نظیر هستند بلکه از نظر هوش و استعداد و شرافت و میهن پرستی مقام شامخی دارند. ستاد ارتش با تمام اصراری که در خراب کردن این افسران داشت. نتوانست کوچکترین لکه سیاهی بدامان سفید و منزله آنها بچسباند. فقط پس از آنکه سرگرد ضرغام چندین ذره بین قوی رویهم سوار کرد و همه را به عینک خود اضافه نمود سرهنگ دوم نوائی را در موقع فرار منهم به بردن مبلغی پول کرد در صورتیکه ما میدانیم این افسران برای دفاع خردشان تفنگ، بی سیم، مسلسل، فشنگ، کامیون و جیب لشکر را بردند وقتی بنظور امنیت حوزه توقف خویش يك پادگان و اخلع سلاح نمودند در این صورت آیا مبلغ ناچیزی پول که حقوق مرداد ماه خود افسران بوده اختلاس محسوب میشود؟ باید از ستاد ارتش سؤال کرد که اگر اعلامیه های شما آلوده به غرض نیست چرا سابقه درخشان سرهنگ نوائی را تا لحظه فرار تشریح نکردید؟ و مردم را در جریان شخصیت این افسر میهن پرست و شرافتمند قرار ندادید؟

ستاد ارتش پرونده عظیمی را پیراهن عنمان کرد و چون هیچگونه لکه ای بهیچیک از افسران فراری نیچسبید، در تمام اعلامیه ها از این پرونده نام برد ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم گویا سرهنگ عظیمی در دادستانی ارتش هیچگونه محکومیتی نداشته باشد.

ستاد ارتش وقتی از این راه تیرش بسنگ خورد، انتساب به حزب نموده

ایران و همسایه شمالی را وسیله حمله خود با افسران فراری قرارداد .
 اولاً انتساب افسران فراری بحزب توده ایرن همان اراجیفی است که
 ستاد ارتش و عمال نهضت ، ای برای مرعوب ساختن مقامات عالیه اشاعه میدهند
 تا آنجا که من اطلاع دارم حزب توده ایران حتی الا مکان میل دارد اصلاحات
 خود را از طریق پارلمان انجام دهد بنا بر این نیازمند افسرو اسلحه نیست
 و بملاوه با فرض محال اگر چنین نسبتی هم صحیح باشد اصولاً عضویت حزب جرم
 نیست و قانونی برای تشبیه این افسران وجود ندارد . ضمناً باید گفت کسانی که حزب
 مخرب و خانه پرانداز نهضت ملی را تشکیل داده اند چگونه میتوانند از
 دخالت افسران در امور سیاسی جلوگیری کنند؟ آیا این عمل به وعظ همان واعظان
 متمط شبیه نیست؟

تانیاً انتساب افسران فراری به محافل سیاسی همسایه شمالی از آن بی انصافیهای
 است که هیچ آدم باشعور و باشرفی مرتکب آن نمیشود .

شما تصور میکنید مثال اسرکرد شفائی ، سرگرد حاتمی ، سرگرد نیو ،
 سروان رصدی و سروان دانش از مسودیها ، سیب پور فاطمی ها ، ملک مدنی ها ،
 سیدضیاء ها ، دشتیها ، ارفع ها و ریاضی ها بی هوش ترند ؟ و نمی فهمند که با نزدیک
 به همسایه جنوبی صاحب لیره ، اتومبیل ، عمارت چهار طبقه ، وکالت و وزارت میشوند
 و خلاصه هر چه بخواهند برای آنها فراهم میگردد؟ اینها استنباط نکرده اند
 که بدین ترتیب لا اقل میتوانند در جوارزن و بچه خود زندگی کنند و بسر
 نوشت بیابان گردی و چادر نشینی دچار نشوند ؟ پس اگر اینها قصد خیانت به
 کشور را داشتند چرا بنفع انکاستان خیانت نکردند که صاحب همه چیز و مصون
 از هر نوع تعرض و خطری باشند؟

شما گمان میکنید با هوش ترین افسران ایران و خوش نامترین و خوش فکر
 ترین آنها تا این درجه گنک و احمق هستند ؟ البته جواب این سؤال منفی
 است ما باید بادر نظر گرفتن شخصیت افسران فراری مطمئن باشیم که آنها
 هیچوقت کوچکترین خیانتی باین کشور نخواهند کرد و کشور ایران را برای

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

آسودگی اکثریت بدبخت ایران خواهندخواست . این نغمه های شوم از گلوئی کسانی خارج میشود که میهن را لیره و اتومبیل و بارک و مقام میدانند و از نهضت های آزادیخواهانه سخت در هراسند . درست دقت کنید و وطن این طبقه از مردم با میهن من و شما فرق بسیار دارد .

همین آقایان پس از آنکه محمدعلی شاه مجلس را بتوپ بست ، آزادیخواهان آذربایجان را اشراق ، ماجراجو ، خائن قلمداد میکردند و صدر محلاتی آزادیخواهان را در باغشاه محکوم باعدام نمود . امروز هم میهن پرستان هند هفتاد که در زیر آتش توپ و مسلسل و انفجار بمب های کشور آزادیخواه انگلستان بسر میبرند شورشی ، ماجراجو و خائن محسوب میشوند . مگر قضیه یونان و دخالت بیشرمانه چرچیل را فراموش کرده ایم ؟ امروز عده ای از نمایندگان عوام انگلستان نسبت به قلع و قمع میهن پرستان یونان اظهار تاسف میکنند و دولت گذشته را سرزنش مینمایند ولی ما باید بدانیم که این اظهار تاسف نظیر همان ندامتی است که ایدن از طرز رفتار بریتانیا در ایران خورد و با کمال شرمندگی گفت « رفتار ما لااقل تا یک نسل ایرانیان را از مامن جز و متنفر کرده است » همقطاران عزیز ما باید قضا یا را روشن تر و دقیق تر - به بینم و از روی اصطلاحات و مقاصد محافل ارتجاعی - برده برداریم .

امروز روزی نیست که ما هم به بیروی از سیاست استعمار و منافع دلان داخلی عزیز ترین و فدا کار ترین همقطاران خود را مساجرا جو بخوانیم و آنها را هدف گلوله یا تهمت قرار دهیم . بقول آقای وزیری : « در محاکمه سرتیپ البرز نتیجه این شد که مات ایران افسران تبعیدی و فراری را شناخت که از چه قماش هستند .

یعنی فہید که این افسران کسانی هستند که احکام غیرقانونی روعا را اجرا نمیدانند .

اگر دستور داد که در جنوبی را بیندید گداها را بسلسل بسته بکشید

سوال میکنند تشکیل ارتش برای دفاع در مقابل دشمنان خارجی و در موقع لزوم تنبیه یاغیان داخلی است

بر تقال فروش اسلامبول یا حمله کاخ دادگستری و پاشا طر های سیاو و استادان دانشگاه و و کلای مجاس شورا از کدام طبقه هستند ؟ دشمنان خارجی یا یاغیان داخلی اگر یاضی هستند در مجاس چه میکنند؟ در شهر تهران چه میگویند ؟

یاغی گوی ملازمه با داشتن اسلحه دارد و اسلحه آنها چیست ؟ امر غیر قانونی را نبشود اجرا نمود.

همان طور یکه کشتن بچه در دامان مادر دور از تکالیف نظامی و مورد تصدیق دادستان ارتش است .

کشتن یکمشت ه. وطن لغت و برهنه دور از غیرت سپاهیگری می باشد ما چنین نامردی را نیکنیم . بروید مزدوران ضعیف النفس دیگری پیدا کنید البته اینگونه افسران که بی به روح وظیفه شناسی برده اند آلت بدون اراده - ای برای مضامع فرمانده خود نیستند و باید آقدر تبید و جس شوند ناخودشان استعفا داده و از ارتش فرار کنند .

افسران روشن فکر! از هر خبری زود نگذرید . موقع باریک و دشمن بیدار و عصبی است .

یک ذره بین بزرگ بدست گرفته روی تمام اخبار بگذارید و آن را صدمرتبه بلکه هزار مرتبه بزرگ کنید تا در خاطر تان نقش بیند . مجموعه این خبرها سیاست کشور شماست زندگی و حیات شما و فرزندان تان را تشکیل میدهد ، خطر را نشان میدهد ، راه سعادت را تعیین میکند . موجودیت و نیستی شما در باطن این خبرهای ساده نهفته است . بروی محکومیت سر تیپ البرزا گذرده بین گذاشته بودید و آنرا با خبر اعزام سرگرد نیو بزندان و عدم اجرای حکم شاه سابق تطبیق مینمودید خیلی چیز ها حس میکردید وقتی محسوسات قومی بر

موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

روی يك «سیر و هدف فرار گران و منحرف نشد حتماً سعادت نصیب آن خواهد شد»

خبر مجاس را با عدل چاقو و کفش میدان محدیده ، تصویب منشور مال متفق و تشدید حکومت نظامی و ملاقات اتلی و ترومن و جنگ دو بست و شصت میلیون مردم صاحب عقیده چین و مداخله امریکا را با شرفیابی فریزر رئیس شرکت نفت و اضافه قیمت قند و شکایت روزنامه دوست ایران و خبر اتحاد عرب و خلیج فارس و گردش های ملکه محبوب ایران در خاور میانه و ممالک عربی همه را در زیر ذره بین عقل مگذارید و نتیجه مثبت که حاوی يك تصمیم جدی باشد بگیریید .

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابش در میان بینی

در دوره اتم اگر ملت ایران هوشیارانه اخبار را زیر ذره بین میگذاشت . هلت واقعی تبعید افسران را بخوبی می فهمید و تشکیل حزب نهضت ملی را بدست تحصیل کرده ها «ا» حس میکرد . آقایان خواندن تاحس کردن تفاوت بسیار دارد ، حکومت خودتان را حس کنید . وقتی می خوانید که سر لشکر کریم آقافلان معامله را انجام داده او را در وقت اعدام سرهنگ پولادین حس کنید . عدسی ذره بینی تصور را بزرگ نموده ببینید اگر دستور کشتن پولادین را سرگرد نیو قانون دان روشن فکر داده بودند اجرا میکرد؟ هرگز! بعوض اعدام نزد او میرفت و چشم او را بازی کرد ، دست او را گرفته فشار میداد و میگفت من و شما باید برای کشور خدمت کنیم .

این سیاست ارتجاع است که بمن امر می دهد . دستور قانونی نیست ولی از کریم آقای بی سواد که از ابتدای عمرش با اصول ترور ترارسم تعلیم یافته چه انتظاری باید داشت؟

بطوریکه نویسنده توانا آقای فرامرزی مثل طلا و کثافت را توجیه باوضیبت ما نمودند «هنوز گرفتار اثرات افسران استعمار طلب تراری در تعلیم

و تربیت افراد قزاقخانه هستیم و شاید سالها از نتایج آن خلاص نشویم.
گناه سرهنگ بولادین و سرگرد نیو این بوده که ذره بین چشم آنها
دوازده سال بعد را دیده است!! ولایت تیساران ما در این است که جلوی
چشم خود را نمی بینند.

نظامات دنیا بر روی دواصل کلی قرار دارد:

در مقابل خیانت تنبیه و برای حسن خدمت پاداش

ولذا در مقابل حسن خدمت بنا به تشخیص دادستان ارتش سرگرد نیو به تبعید
و بازداشت بدون مدت در کرمان و دوری از زن و فرزند تشویق میشود!!
همه باید فکر کنیم که زمامداران ما چه میکنند؟ چرا آتش را در زیر
پنبه میگذارند؟

از این عمل چه نتیجه خواهند گرفت؟ و این چه تفریح کتبی است که با
پریشانی یک ملتی توأم شده است؟ حقیقه فاعل مختارند یا برای اجرای یک
سیاست کلی دامن بآتش زده و خرمن نپه سوخته ملتی را شعله ور می سازند؟
آزادی خواهان چرا ساکت نشسته اند و ناظر این گونه اعمال فجیع
شده اند؟

بخش سوم

تضییة ترك خدمت و انزوای دینی

در ضمن بخش دوم فعالیت های مسوم و خائنه ارفع و عمال بی وطن حزب نهضت ملی تشریح شد و دیدیم که این عناصر بست چگونه بکمک اینتلجنس سرویس شرایط نابودی افسران شرافتمند و مخالفین خود را فراهم کردند . فرار افسران میهن پرست خیلی طبیعی بود و بحکم غریزه و تمایل ادامه حیات و بمنظور انجام خدمات اجتماعی صورت گرفت . تعقیب من نیز بگناه ده سال حسن خدمت و بعلمت آتشی که از عشق میهن در کانون دلم مشتعل بود حتمی و غیر قابل اجتناب بنظر میرسید . ولی ایجاد پرونده های جعلی و تعقیب من چندان آسان نبود و در آن دوم را با اشکال بزرگی مواجه ساخت زیرا پرونده خدمتی از یکطرف و حسن نظر قاطبه افسران جوان و شرافتمند از طرف دیگر خار راه مفرضین و خائنین بشمار میرفت

رفقا میدانند که من در سال ۱۳۱۶ دوره دانشکده افسری را تمام کرده و بهنگ مستقل توپخانه ضد هوایی مرکز منتقل شدم . در سال تمام بکمک مطالعه و ترجمه های متعدد درباره اصول علمی تیر ضد هوایی تحقیق نمودم و این روشها

کاملاً فنی و علمی را علماً و عملاً فرا گرفتیم .

قبل از انتقال باهواز يك جدول مکانیکی برای حل اغلب مسائل تیراندازی توپخانه زمینی تهیه نمودم که رسم قستی از منحنیهای صفحه ثابت آن ناتمام و مستلزم وقت زیادی بود . انتقال من باهواز که بیشتر صورت تبیین داشت و شرح مفصل آن ملال آوراست مرانست بتعقیب این عمل دلردو مایوس نمود . من خدمت و جدیت فوق العاده من در هنگ ضد هوایی مرکز مورد تصدیق عموم افسران تیب مکانیزه است و سرکار سرهنگ ریاحی که هیچکس در مراتب شرافت و میهن پرستیش کوچکترین تردیدی ندارد و در زمره دانشمندانترین استادان دانشگاه تهران محسوب میشود صالحترین کسی است که میتواند نظر خود را در این زمینه صریحاً ابراز داشته و وسیله معرفی خدمات من گردند .

سربازان آتشبار سوم هنگ ضد هوایی (در سال ۱۳۱۸) که غالباً بجای آئین نامه های خشک و بی معنی باستماع کنفرانسهای اجتماعی از قبیل : وظیفه افراد در انتصاب نایبند مجلس، اصول تربیت فرزندان، تاریخ و جغرافیای کشور ایران و کشورهای همجوار، منابع زبر زمینی و محصولات ایران، وظائف فرد در جامعه و غیره عادت کرده و هیچگونه تبعیض و سوء نیتی از فرمانده سابق خود ندیده بودند هنگام خدا حافظی، چندین بار آخرین نطق من را با گریه شدید خود قطع کردند. من نیز پنهان نمیکنم که تحت تاثیر آنهمه احساسات پاک و بی آلاش قرار گرفتیم .

سازدوماه خدمت در آتشبار مستقل ضد هوایی لشکر ۶ اهواز عین این صحنه و نظیر همین ابراز احساسات بی آلاش تکرار شد و برای تقبل سمت مرئی و فرماندهی در رسته توپخانه دانشکده افسری عازم تهران گشتم . در اینجا باید بگویم . که اصولاً سرباز ایرانی صمیمی و قدر شناس و با وفا است و در کمترین وقتی بروحیه فرمانده خود آشنا میشود و تمام اختصاصات او را تشخیص میدهد . سرباز سیاه چشم ایرانی با سرباز سیاه پوست مستعمراتی

هندی فرق بسیار دارد و اگر با کمال دلسوزی برای تربیت این توده مستعد و باهوش، اقدامات مبین بر ستانه بعمل آید در اندک مدتی کشور ایران در عداد متدین ترین کشورهای جهان قرار خواهد گرفت ولی افسوس که سیاست استعمار قدرت مبین بر ستان واقعی را محدود کرده و برنامه تعلیم و تربیت ما که از طرف وزارت امور خارجه انگلستان دیکته میشود مانع بزرگی برای پیش رفت و ترقی این جامعه بشمار میرود.

باری در اول مهرماه ۱۳۱۸ بدانشکده افسری معرفی شدم و در مدت ۶ سال خدمت در کانون و قلب ارتش ۱۱ جلد کتاب بشرح ذیل ترجمه و تدوین کردم:

الف - برای رسته توپخانه دانشکده افسری

- ۱- کتاب قندان
- ۲- کتاب بالستیک داخلی
- ۳- کتاب بالستیک خارجی
- ۴- کتاب ریاضیات «عالی» تخصصی رسته توپخانه
- ۵- کتاب معترقه ها
- ۶- کتاب تیرهای ساحلی

ب - برای رسته پیاده

- ۷- اصول علمی تیر اندازی ادوات سبک بر علیه هدفهای متحرک «زمینی و هوایی»
 - ۸- دیدبانی
 - ج - برای همه
 - ۹- شطرنج
 - ۱۰- اسلوب علمی و نظری برای حل مسائل ساختنی هندسه
 - ۱۱- خودآموز شطرنج
- بازاء این خدمات علمی بنا به پیشنهاد فرماندهی دانشکده افسری به

اخذ نشان دانش نائل شدم. و برای مزید اطلاعات خود سالهای اول و دوم دانشکده فنی دانشگاه تهران را طی کردم. در همین ۶ سال اخیر در دانشکده و دبیرستان کشاورزی و دامپزشکی و دانشکده افسری و دانشکده فنی متجاوز از دو بیست کنفرانس رسمی علمی و نظامی ایراد نمودم و چون چاشنی تمام این کنفرانسها مسائل اجتماعی بود هر دفعه از طرف شنوندگان مورد تشویق واقع می شدم.

در سال ۱۳۲۱ پیشنهادهای برای تغییر و اصلاح بعضی از قطعات مسلسل سنگین و توپ ترفیقی و خمپاره انداز و همچنین ایجاد مکاتیم مخصوصی برای اجرای تیرهای تعلیماتی و حقیقی هوایی ضد مسلسل و توپ ضد رابه دادم که پس از مشاوره و تصویب کمیسیونی برپاست تیسار سر تیب بهار مست دستور ساختمان آنها داده شد ولی هنوز هم بعلت نداشتن بودجه کترین اقدامی در این باره بعمل نیامده است.

مجموعه این خدمات علمی و نظامی و تشویق هائیکه در احکام قسمتی بعمل آمده و در پرونده من منعکس شده بود با انضمام حسن نظر قاطبه افسران جوان و شرافتمند ارتش، رکن دوم را دچار محذور عجیبی کرده بود که بدون تمهید مقدمه و مشاوره با مقامات صلاحیت دار خارجی حل آن فوق العاده مشکل بنظر میرسید.

ستاد ارتش اطلاع داشت که من در ضمن برخورد با افسران، و در کلاس های درس و حتی در مجامع عمومی از اظهار نظر صریح و بیان عقیده خود کوتاهی نمیکنم و بخواهی میدانست که اثر گفتار من در دانشجویان و افسران فوق العاده زیاد است. ستاد ارتش توسط ستوان یکم فضل الله مقدم یعنی جاسوس معروفی که مدتها بانوبخت و مایر آلمانی و دستجات آنها تماس داشت و بنفع اتیلجنس سرویس خدمت ۱ میگردم مطلع شده بود که من بارها مفهوم اطاعت کور کورانه را بصورت کنفرانس در گروهان فنی دانشکده افسری روشن کرده و مخصوصا برای مثال گفته بودم که اگر در واقعه ۱۷ آذر بن امر شده بود که بروی دانشجویان

و دانش آموزان و سایر طبقات اهالی پایتخت تیراندازی نمایم ، لوله های مسلسل را متوجه آمرین و مسببین اصلی میگردم و بجای یکمشت مردم بیچاره و بدبخت ، طبقه طفیلی و ظالم را هدف گلوله قرار میدادم . این نطق ها و صدها اظهار دیگر دلالتان نهضت ملی را که برای تجدید ملیتارسم بذل مساعی میکنند از طرف من بکلی مایوس بلکه متوحش نموده بود . در اوایل تاسیس حزب نهضت ملی یعنی در همان وقتیکه تازه مراسم آن توسط بنگاه مطبوعاتی پروین بچاپ رسیده بود ، آقای عزت الله هابونفر مدیر و صاحب بنگاه پروین که در آنروزها اغفال شده و ست ریاست دایره تبلیغات حزب را بعهده داشت ، مرا برای قبول عضویت حزب دعوت کرد و اضافه نمود که سرلشکر ارفع ریاست این حزب را بعهده داراست و بطور کلی این حزب برای حفظ منافع مقام سلطنت بوجود آمده است ولی من رسماً از قبول عضویت و حتی بحث با مقام شامخ ریاست حزب خودداری کردم این مطالب مجموعه عواملی بود که سازمان حزب را از طرف من مایوس ساخت و مطمئن شدند که من آلت دست ارفع و اربابان او نیستم . در همان روزها مقاصد پلید تقریباً گردانان حزب نهضت ملی که با اشاره سفارت انگلیس و بمنظور تجدید ملیتارسم و خفه کردن آزادیخواهان ایران ایفای این رل خائنانه را بعهده گرفته بودند ، برای من مثل روز روشن بود . اگر ارفع و عمالش بقدریک جوشور داشتند ، میفهمیدند که ایرانی در ضمن تمام بدبختیها و اشکالاتیکه در پیش دارد فوق العاده حساس و میهن پرست و در عین حال باهوش و تیزبین است . ایرانی در مدت کمی خائن را از خادم و طالع را از صالح تمیز میدهد . ایرانی تمام مسببین بدبختی و بیچارگی خود را میشناسد و در روز انتقام کله های بی مغز و سرهای پر کاه آنهارا بیالای دار میفرستد . ارفع باید فهمیده باشد که خوردن نان و سکنجبین بجای ناهار مفصل و پر انرژی دانشکده افسری از نظر انصراف ارتش محو نمیشود و مگر حلال خرید یک گردان گاو را بخواهی تشخیص میدهند . هنوز تمویض انبار داررسته مهندس اردو گاه افسریه از خاطر افسران دانشکده افسری محو نشده و همه میدانند که امضای این حکم اولین امضای سرلشکر ارفع است . ریاست ستاد ارتش بود و همه با خبرند که این سردین بیچاره جز انجام وظیفه و حفظ الوارهای رسته

مهندس ازدستبرد سر لشکر ارفع تقصیر دیگری نداشت .
 بهر حال منهم مثل سایر افسران شرافتمند ارتش متوجه خیانت و سوء نظر ارفع
 بودم و بهین جهت در تمام دعوتهادسترد بسینه او گذاشتم .
 علاوه بر این که ارفع وصال او من را دشمن بانفوذ سازمان حزب نهضت
 ملی و مخالف تجدید ملیتار بسم میدانستند يك عامل خصوصی دیگری هم وجود
 داشت و آن مبارزه من با گروه طرفداران عشق غیرطبیعی ارتش بود . افسران
 دوره شهاب از جزئیات این مبارزه آگاهند و میتوانند رفقای خود را در جریان
 این واقعه بگذارند . آنچه مسلم است این گروه و دوستان هم مشربشان ،
 امروز سازمان حزب نهضت ملی را احاطه کرده و کارگردانان اصلی
 آن محسوب میشوند من در ازاء شکستی که باین فرقه داده بودم .
 در این موقع انتظار داشتم که از هر گونه مخالفت و عنادی خودداری نکنند
 و بهین دلیل هم مردانه برای مواجهه با آن آماده شدم . روزی که من بیکه
 و تنها برای این مبارزه کمر همت بستم این گروه دردانشکده افسری ، ستاد
 ارتش ، دفتر نظامی دربار و خود دربار طرفداران بانفوذی داشتند . من علی رغم تمام
 این نیروها و عدم تمایل مرحوم تیمسار شهاب از تحمیل اراده من بریاست
 دانشکده برخلاف تمام نصاب و تمایل تیمسار بهار مست که در گوشه جنوب
 شرقی عمارت بارانف نبودند و مرا به ترك مخاصمه و پس گرفتن استعفا
 تشویق میکردند و برعکس نصابیح همین تیمسار انصاری معاون فعلی ستاد ارتش
 که آن روزها در این موضوع سمت بازرس داشتند مبارزه خورا با موفقیت
 و ساجت انجام دادم و برای هر گونه عکس العمل و اقدام خشنی هم حاضر شدم .
 این مبارزه در اردوگا ، اقدسیه شدت یافت و مرحوم تیمسار شهاب و سرهنگ
 منوچهری و سرهنگ حشمتی و سرهنگ شریفی و سرگرد سمیع و جمعی دیگر از
 افسران ، هواخواه جدی تصفیه دانشکده افسری از افسران و دانشجویان فاسد -
 الاخلاق شدند ، اگرچه مرحوم سرتیب شهاب که از زاد مردان ابران و فداکار
 ترین و باشرفترین افسران ارتش ما بود جان خود را در راه این مبارزه فدا کرد

قضیه ترك خدمت و انزوای من

ولی محیط دانشکده افسری که کانون تعلیم و تربیت و درحقیقت قلب ارتش ایران است تا اندازه‌ای از عناصر فاسد تصفیه شد و راه را برای اصلاحات آینده هوار ساخت . گروه عشق غیر طبیعی که آن روزها دفتر سروان صفا مرتضوی کانون و محل اجتماعشان محسوب میشد نظر باینکه هنوز حزب توده - ایران سروصورتی نداشت و آلمانها بسرعت درحال پیشرفت بودند ما را فاشیست میخواندند . درست بخاطر دارم که بایک کاریکاتور که دست بدست میگشت ، سرهنک منوچهری و من را درحال نطق بالای تانک و درجاوجمعیت نشان داده بودند و در آن سرهنک منوچهری موسولینی بود و من سمت رئیس ستاد ارتش و رایزن موسولینی را بعهده داشتم هم چنین کاریکاتورهای دیگری از سرهنک منوچهری و سروان یوسف مرتضوی (ملقب بگورینک) و سروان دانش بصورمختلف تهیه کرده بودند . بعدا که گروه طرفدار منوچهری بوسیله نوبخت و ما بر وارفع باعمال فمائی نهضت ملی که آنروز دشمن هم بودند نزدیک شدند تازه فهمیدند که انتساب من بگروه منوچهری اشتباه بزرگی بوده و من از همان موقع هم طرز عمل کودکانه منوچهری و رفقاییش را دوستانه انتقاد میکردم ام .

امروزه سرهنک منوچهری برای آشتی دادن خوانین بختیاری و تجهیز سواران آن ایل بجنوب رفته و مثل يك بچه بدون آنکه بفهمد چه خیانتی را مرتکب میشود خود را در دامان ارفع و هسایه جنوبی انداخته است در صورتی که من عقاید خلل ناپذیر خود را همچنان محفوظ داشته و کوچکترین تغییر رویه - ای نداده ام . همان کسانی که آنروز من را فاشیست میخواندند امروز هم عضو حزب توده ایران میدانند من باکی ندارم از اینکه عضو حزب توده ایران باشم و حتی بعضویت این حزب آزاد بخواهم و متقی که پیشقدم و طلابه آزاد بخواهی و دموکراسی است افتخار میکنم ولی مناسفانه باید اقرار نمایم که من عضو حزب توده ایران نیستم . من حزب توده ایران را اصلاح طلب یا بااصطلاح فرانسویها رفرمیست میدانم یعنی حزب توده ایران میخواهد از طریق پارلمان و بتدریج

اوضاع ناگوار این کشور و ملت بدبخت را اصلاح کند در صورتیکه من شفته انقلاب هستم و میل دارم که بایک رولوبیون بحساب طبقه حاکمه رسیدگی گردد و انتقام خون میلبون ها کسایکه در نتیجه دزدی و ظلم این طبقه از گرسنگی مرده یا در زندان ها جان سپرده اند گرفته شود. بقول مرحوم دکتر ارانی « محصول انقلاب حقانیت دارد » و ما باید باین حق طبیعی نائل شویم و از مزایای آن برخوردار گردیم .

برای اجتناب از تطویل کلام و تسهیل چاپ ، این بخش و سایر بخش هارا خلاصه تر میکنم و بیشتر بهد نرؤس مطالب میردازم .

مقصود این بود که ستاد ارتش لااثر مؤرد من با اشکال بزرگی مواجه شد و مجبور بشمید مقدمه گردید . رکن دوم میدانست که اگر بطور ساده مرا بازداشت کند با اعتراضات زیادی روبرو میشود ؛ همین جهت قبلا سه عدد کارت حزبی از روی خط من جعل کرد و بکمک ستوان یکم فضل اله مقدم بین سه نفر از دانش جویان ناراضی گروهان فسی تقسیم نمود ولی چون من از جریان امر اطلاع داشتم و حتی ساعت بازداشت خود را نیز میدانستم تا چند دقیقه قبل از موقع بازداشت در مصوطة دانشکده افسری بمراقبت پرداختم و بعدا ترک خدمت را بر این خدمت تنگین ترجیح دادم چون قطعا رقا اعلامیه های مرادر روزنامه ها خوانده اند از تکرار مطالب مشترک خود داری میکنم .

در تعقیب ترک خدمت من گروهی از افسران دانشکده افسری تصمیم گرفتند استفاداده و بازگشت مراجدا خواستار شوند . عین این نظر در بین افسران سایر پادگان های مرکز مورد بحث قرار گرفت و ای ستاد ارتش که قبلا باین خطری برده بود در ضمن صدور یک اعلامیه بالا بلند شماره کارت های جعلی راقید کرد و افسران را نسبت بعمل و تصمیم خود دل سرد نمود ستاد ارتش برای فرار سرهنک ها و فرار دسته جمعی افسران که هر روز صورت میگرفت هیچ اعلامیه ای صادر نکرد و صدور این اعلامیه بالا بلند و تشبث بعمل خط و

امضای من حاکی از مراتب اضطراب و نگرانی رکن دوم و معاف
نهضت ملی بود.

دوستان من باید بدانند همانطور که در پاسخ اعلامیه ستاد ارتش اشعار
داشته ام در تهران یعنی حوزه مأموریت خود توقف خواهم کرد و مبارزه
خوبش ادامه خواهم داد.

امروزه مبارزه در پایتخت بیش از مبارزه در سایر نقاط کشور
ارزش دارد.

اصول عقاید من همان است که در خلال سطور این کتاب دیده میشود
و یکبار هم بصورت ده اندرز بدانشجویان فارغ التحصیل ۱۳۲۰-۱۳۲۱ هجری
کرده ام.

من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود
کشوری بتمام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد.
عقیده دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار خونخوار
کنونی از اداره امور این اجتماع کوتاه شود، آرزو میکنم
که سرنوشت و مقدرات ۵ میامون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده
بدست اکثریت ملت باشد و قوانین بنفع این اکثریت وضع
و اجرا گردد.

مخصوصاً سعادت مند خواهم بود اگر احساس کنم روزی
دست دلان استعمار طلب انگلستان از محیط ایران کوتاه شده
وقایعه این ملت باستانی و کهن از شر دخالت این دولت آزادی
خواه!! راحت گردیده اند.

من بقتضای تربیت خانوادگی و بحکم تشخیم خودم نسبت باستعمارطلبان
انگلیس کینه و تنفردارم و تمام مساعی خود را برای کوتاه کردن دست آنها از

ایران مصروف خواهیم کرد «ذره ذره جمع گردد عاقبت دریا شود»
 همه کس میدانند که اگر فرضاً بنا بود بین ۴۰۰ نفر سروان پنج نفر بدرجه
 سرگردی نائل شود قطعا باسوابق و حسن نظری که وجود داشت من یکی از
 آن پنج نفر بودم بطوریکه ترقی های آینده من و راه وصول بدرجات عالی کاملاً
 صاف و هموار بنظر میرسید. من زحمت تحصیل در دانشکده فنی را با بیجهت بر خود
 هموار کردم که علاوه بر کسب اطلاعات جدید، وجودی اتکالی و منکی بحقوق
 و درجه ارتش نباشم تا بتوانم در کفناور رفتار و استقرار روابط خود باز پرستان
 و رؤسای عالی مقام آزادانه تجدید نظر کنم. اگر بالفرض ارفع و ریاضی مرا بخوبی
 نشناخته باشند شما میدانید که آنقدرهای بیهوش و گنگ نیستم و قطعاً میتوانستم محیط
 اجتماع خود را درک نمایم من نفوذ و قدرت کسانی را که در یکدست بهشت و در
 دست دیگر جهنم دارند تشخیص داده ام و بخوبی میدانم که طرفداری از استعمار
 طلبان انگلیس و دلالان بی آبرویی مثل ارفع و سید ضیاء مساوی است با بول، مساوی
 است با جاه و مقام، مساوی است با اتومبیل و پارک و بالاخره مساوی است با همه
 گونه مصونیت و کسب قدرت و همچنین مخالفت با این اربابان و طرفداری
 از پانزده مایون آدم بدبخت و محترم شمردن شرافت و روح غرور ملی و ایران پرستی
 بقیت ترک خدمت، محرومیت، حبس و اعدام تمام خواهد شد.

ولی من تمام این محرومیتها را استقبال کردم و امروز هم با تضییقات و
 اشکالات فراوانی که باروح من سازگار نیست زندگی نموده و در ضمن ادامه
 مبارزه منتظر فرارسیدن روزهای آخر این نبرد هستم.

بامید موفقیت

زنده و باینده باد ایران مستقل و نیرومند.
 برومند و جاوید باد ملت باستانی و نجیب ایران.
 توانا باد المیران و درجه داران و سربازان میهن پرست،
 نابود و کوتاه باد دست خائنین و عمال استعمار.

بخش چهارم

میسامت استعماری انگلیس و نهضت های آزادبخو اهی

در این بخش میخواهم علت بدبختی ، انحطاط مالی ، قرو بیچارگی ، تحلیل تدریجی و نابودی افراد ، تقلیل جمعیت ایران از چهل میلیون به جمعیت معلول و مریض کنونی ، تدنی اخلاق ، از بین رفتن حس همردی و اتحاد ، پیدایش دردهای پیدرمان ، اعتیاد بافیون ، ابتلا با امراض نابودکننده ، فقدان وسائل صنعت و فلاح و بالاخره عدم آنچه که يك ملت زنده بدان محتاج است و پیدایش آنچه را که يك ملت محکوم بزوال بدان دچار است برای شاروشن کنم . هیچ تردیدی نمیتوان داشت که موقعیت جغرافیائی ایران وهم چنین وجود منابع زیرزمینی آن باعث دخالت های نابودکننده کشورهای استعمار طلب در تمام شئون اجتماعی ما گردیده است . تناس منافع انگلستان با روسیه تزاری در طول چهار قرن اخیر کشور ایران را به قتلگه مغوفی تبدیل نموده و ما را به برادر کشی های داخلی و جنگهای خارجی وادار کرده است .

مخصوصاً از زمانی که سرمایه داران انگلیسی به منابع پیکران و ثروت

سرشار هندوستان چشم طمع دوختند، مات ایران بسرنوشت شوم کنونی محکوم شد و سیاست مغرب و خانه برانداز آنها توسط اعمال انگلیسی و دلالان داخلی دامنگیر این ملت گردید .

ملت ایران یش از سلسله صفویه ، پست و بلندیهای یشاری را در میان آن حوادث و ناملائیات پیموده و مایت و حیات خود را حفظ کرده است .

یدایش سلسله صفویه مجددا عظمت ایران را تجدید نمود و ایران در عداد ملل بزرگ و متدین اروپائی قرار گرفت . از زمان سلطنت شاه عباس کبیر که برجسته ترین سلاطین خاندان صفوی است یش از یش توجه ملل اروپائی نسبت به ایران معطوف گردید . انگلیس در مشرق دارای منافعی شد و کشور هندوستان با ثروت سرشار و منابع اولیه و بازار تجارت عظیم خود اشتهای سرمایه داران بریتانیا را تحریک کرد . و بعدها نیز منابع و ثروت ایران در دام طمع آنان گوشه ای برای خود باز نمود . در آن موقع کشور ایران برای ملل اروپائی رقیب خطرناکی بشمار میرفت و بلاوه راه اروپا به هند محسوب میشد ، همین علل کافی بود که آنها را برای تضعیف و انهدام ملت ایران معصم کند . این تصمیم در طول چهار قرن صورت عمل بخود گرفت و ما امروز از ثمره منحوس آن برخوردار هستیم . لشکر کشی نادر شاه و فتح هندوستان مؤید قدرت روحی و نظامی ملت ایران است و استعمار طلبان یش بین از دیر باز باین خطر بزرگ بی مرده بودند .

از طرف دیگر ملت ایران صاحب خانه زور مندی بود که چهل تا پنجاه میلیون فرد غیور در آن سکنی داشت و اجازه تخطی و تجاوز بکسی نپیدا . برای دست یافتن و نابودی این ملت متعصب صبر و حوصاه لازم بود ، بهین جهت نقشه وسیعی طرح گشت و بی ریزی آن آغاز شد ، مصالح آن بتدریج فراهم گردید و مهندسین استعمار پایه های آن را بنا نهادند .

بتدریج بنا ساخته میشد و ملت ایران راه انحطاط یش میگرفت نقشه

سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادیخواهی

استعمار صلبان خیالی روشن و عبارت بود از:

- ۱ - نفوذ بداخل حصار ایران و سکنی گزیدن در آن .
- ۲ - بسط نفوذ و شروع به تخریب خانه ولی برای تامین بسط نفوذ و تخریب خانه شرایط زیر حتی بنظر میرسید :

۱- نقصان جمعیت

۲ متزلزل مبانی ملیت و اتحاد

۳- استخدام نوکرهای بی اراده بنظور اجرای جزئیات نقشه استعمار این‌ها خلاصه برنامه و سبمی بود که برای پریشانی ما تدوین شد . کسانی که جمع خود را در پریشانی ما می دیدند برای برگردن جیب نود و غصب حقوق حیاتی سایر ملل اجرای چنین نقشه شومی را ضروری تشخیص دادند .

این نقشه طرح گشت و از طریق تزویر و حقه بازی و دوررومی با اجرای آن پرداختند .

نابکم، پرورش تولستوی «سرمایه داری تولید نفاق و دوررومی و کارگری تولید روح برادری میکنند» سرمایه داران راحت طلب اروپائی بجز دو روشی و حیلہ کرمی چاره‌ای نداشتند و بهین جهت ایجاد نفاق بین افراد يك ملت را برای بودن کلاه آنان و برگردن جیب خود ضروری می‌دانستند . اینک از نظر تاریخی بشرح عملیات و اجرای سیاست استعمار انگلستان در ایران می‌پردازیم

چنانچه گذشت مقارن سلطنت شاه عباس کبیر، کشور ایران مجدد و عظمت مخصوصی داشت و مورد احترام کلیه ملل را قبه و متسعدن آن روز بود .

در همان موقع دولت پرتغال صاحب قویترین بحریه دنیا بود ، تجار

بخش چهارم

پرتغالی در هندوستان تجارت خانه داشتند، تمام جزایر و بنادر خلیج فارس در تحت تسلط آنها بود و تجارت ابریشم به آنان انحصار داشت.

در سال ۹۶۹ هجری، در زمان سلطنت شاه طهماسب اول سفیری از طرف الیزابت ملکه انگلستان بنام آنتونی جنکین سن بایران آمد و تجار انگلیسی و سرمایه داران آن کشور را در جریان ذخایر بیشتر و منابع بی پایان ایران قرار داد.

در سه سال بعد یعنی ۹۷۲ هجری هیئتی بریاست (آرتورا دواردز) راه ایران پیش گرفت و در قزوین شاه طهماسب را ملاقات نموده مال التجاره های خود را از نظر شاه این گذراند.

شاه طهماسب با آنها ملاطفت کرده و امتیازاتی بآنها بخشید و از پرداخت حقوق گمرکی و راهداری معاف شان نمود. تجار انگلیسی نیز اجازه داد که در تمام ایران با آزادی مسافرت نموده و تجارت کنند. شاه طهماسب در گشت و زمام امور سلطنت بدست شاه عباس کبیر افتاد.

در سال ۱۰۰۷ هیئتی مرکب از ۲۵ نفر انگلیسی بریاست شخصی موسوم به سرآنتونی شرلی، بایران آمد.

آنتونی شرلی از طرف کنت اسکس ماموریت داشت که بایران آمده و شاه عباس را بجنک با عثمانی و اتحاد با ممالک اروپا بر ضد آن دولت برانگیزد و برای تجار انگلیسی نیز از شاه عباس امتیازات خاصی تحصیل نماید.

در سال ۱۰۰۹ هجری بفرمان ملکه الیزابت در انگلستان شرکتی بنام (شرکت تجار در لندن که با هند شرقی تجارت میکنند) تاسیس شد و بلافاصله چهارت انگلیسی راه هند شرقی را پیش گرفتند و باب تجارت با انگلستان مفتوح گردید.

آنتونی شرلی و برادر کوچکش ربرت شرلی در بار ایران نفوذ زیادی نمودند بعدی که موفق شدند شاه عباس را با عزام سفرائی بدر بارهای اروپا و ادار کنند.

خود آنتونی شرلی بمیت (حسینعلی بیات) هازم اروپا شد و برادر کوچکش در ایران توقف نمود و در جنک های شاه عباس با عثمانی ها شرکت کرد. ربرت شرلی در انسر نفوذ خود امتیازات زیادی برای تجار انگلیسی که نمایندگان شرکت هند شرقی بودند تحصیل نمود و بالاخره بدست او تجار انگلیسی در ایران صاحب نفوذ زیادی شدند و حتی این نفوذ بجائی رسید که دست پرتغالیها از خلیج فارس کوتاه گردید. بالنتیجه از یکطرف راه

سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادیخواهی

تجارت و استفاده از منافع اقتصادی و انحصار تجارت ابریشم برای آنها هوار شد و از طرف دیگر نفوذ تجار برتغالی از هند و ایران ریشه کن گردید. وقتی بدقت جریان این رقابعت را تعقیب می‌کنیم درمی‌یابیم که اعزام اولین هیئت انگلیسی و نفوذ برادران شرلی در شخص‌شنه ایران برای سرمایه‌داران ساحل‌تایمز حائز منافع زیادی بوده است. باین معنی که دست رقیب دریائی یعنی برتغال و اسپانی از منابع بر ثروت هند کوتاه شد و تجارت ایران با آنها اختصاص یافت. در حقیقت بدین ترتیب ساده اول برنامه استعماری یعنی نفوذ در حصار ایران عملی گردید.

در تاریخ ایران راجع به شخصیت‌هایی که بعداً با ایران آمده‌اند اثر روشنی در دست نیست و نام این اشخاص فقط در سفرنامه‌ها یا سیاحت‌نامه‌های خارجی مذکور است.

البته این اشخاص مقدمات کار را از هر حیث آماده کرده‌اند و اگر نسلیم این فرضیه کردیم که هر نتیجه‌ای را مقدمه‌ای بوده است می‌توانیم در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر ایران نتایج آن مقدمات را مشاهده کنیم. آنچه مسلم است مأمورین زیادی از انگلستان با ایران آمده و در لباس‌های مختلف انجام وظیفه نموده‌اند. دست پروردگان داخلی نیز با آنها کمک‌زبانی کرده‌اند. این خائنین داخلی بدون مقدمه ظهور نکرده و وبال گردن این ملت بیچاره نشده‌اند بلکه ۱۵۰ سال وقت و جدیت همان جاسوسها مصروف شده تا نتوانسته‌اند نفوذ خفه‌کننده خود را بسط داده و افراد و خانواده‌هایی را برای وطن‌فروشی و غلامی و دلای ترییت نمایند. عملیات وسیع و مؤثری که عمال انگلیسی از اوایل سلطنت فتحعلی شاه در ایران نموده‌اند مؤید همین نظراست. هر قدر منافع و نفوذ انگلیسی در هندوستان زیاد شده بهمان نسبت نفوذ مرئی یا غیر مرئی آنها نیز در ایران شدت یافته است.

پیدایش وجود یک هیئت انگلیسی در ایران مقارن با پیدایش منافعی در هندوستان بوده است.

سرگر اوزلی که یکی از مأمورین و جاسوسهای انگلیسی در زمان فتحعلیشاه است در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پطرزبورغ نامه‌ای به‌ضمون زیر به وزارت امور خارجه انگلیس مینویسد:

« عقیده صریح و صادقانه من این است که: چون مقصود نهایی ما حفظ صیانت هندوستان است در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در این حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن

تعمیر میکنیم ۴۰

بهین جهت نباید از این عقیده تعاشی بشانیم که در همین ۱۵۰ سال استادان گراوولی، مشغول بسط نفوذ و تربیت خائنین و اضحلال ایران بوده اند و تشکیلات آنها از زمان ورود برادران شرلی تا کنون رو بتوسه رفته و لحظه ای از فعالیت باز ایستاده است. زیرا دو فاصله بین ورود آنها تا زمان فتح شاه حوادث مشکوکی نظر ما را بخود جلب میکند که باید نتایج شوم آن را ناشی از اعمال همین سیاست بدانیم. اغتشاشات داخلی، جنگهای خارجی و مواثیکه در راه اصلاحات و اقدامات مردان برجسته و ملی ایران بوجود آمده نتیجه تأثیر مستقیم همین سیاست مخرب است. در این مدت بطوری عمال آنها در امور داخلی ایران کنجکاو و وارد بوده اند که تاریخ روزانه زندگی نادر شاه و حتی امور داخلی حرم او هم بدست یکنفر انگلیسی در هندوستان برشته تحریر در آمده است. اجرای تمام مواد برنامه استعماری انگلستان پس از نفوذ بداخله این حصار بادقت آغاز گردیده و ما نتایج روشن و آشکار آنرا از زمان سلطنت فتحعایشاه ببعد که با آمدن سر جان ملکم و کشته شدن حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله شروع میشود بخوبی احساس میکنیم همین عمال استعمار بکمک ایادی خائن داخلی، آزادی عمل را در سیاست خارجی از ما سلب کردند بطوریکه کلیه سلاطین قاجاریه اجباراً از سیاست آنها متابعت نموده و مقاصدشانرا بضرر ملت ایران صورت عمل دادند.

بنظور تضعیف حکومت مرکزی و بالنتیجه تحمیل اراده و گرفتن هر گونه امتیازی هر وقت که اداره مستعمرات انگلستان صلاح میدید، در یک گوشه ایران بدست همان خانواده های دست پرورده اغتشاشی بر پا میشد غافلانه سالار که در زمان امیر کبیر در دسر بزرگی در راه ایجاد امنیت داخلی فراهم کرده بود، یکی از همین نوع بازبهای سیاسی و خطرناک است: «غافلانه خراسان بدست محمد حسن خان سالار پسر الهیار خان آصف الدوله وزیر سابق فتحعیشاه و خالوی محمد شاه در سال ۱۲۶۰ شروع شد ب شهادت تاریخ خود سالار و پسرش در عداد عمال انگلیسی و آلت اجرای نظریات آنان بوده اند.

ظهور یقینبران و امام زمانهای مختلف بنظور تزلزل مبانی دین اسلام که وقتی نقطه مشترک اتحاد و وحدت اکثریت ملت ایران بوده زایل شده همین سیاست است.

فتنه باب و آشوب عجبیبی که بالاخره بدستگاه بهایت منتهی شده و قضیه ملال آور آقاخان مهلاتی شاهد صدیق ما است، امروزه دستگاه

سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادیخواهی

بهایت در ایران یکی از بزرگترین مراکز جاسوسی انگلستان بشمار میرود و خدمت آنها کمتر از اینتلیجنس سرویس نیست بیدایش باب و مقدمه آن بدست یکی از همال زبر دست انگلیسی بنام ارتور کونولی و به معیت یک خان داخلی بنام میرزا حسین بشرویه ای انجام گرفت

یکی دیگر از مواد کثیف و خلاف انسانیت آنها شیوع ترابک است که با فرستادن عده ای هندی و تعلیم کشت و زرع و طرز استفاده از آن جامه عمل پوشید و ملت ایران را بطرف بی غیرتی و زوال و مرگ سوق داد. یکی دیگر از مواد برنامه استعماری را باید محو شخصیت های برجسته ایران و مخالفین این سیاست نابود کننده دانست مثلاً: فتحعلیشاه را و ادار به قتل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله نمودند و محمد شاه را با اقدام قائم مقام فراهانی و اداشتند ناصرالدین شاه را بکشتن امیر کبیر تحریک کردند *

بالاخره بازار رشوه و ارتشاء را رواج دادند و تخم موهم پرستی و بدگسائی و اعتقاد به قضا و قدر را در قلب سادة این مردم بد بخت کاشتند.

قبل از انقلاب کبیر روسیه که حکومت تزاری گاهگاهی در کشور ما دخالت هایی میکرد حکومت لندن برای حفظ ظاهر و جلب محبت و ایجاد حسن ظن قدری صورت ظاهر را حفظ مینمود ولی پس از آنکه دولت شوروی روی کار آمد و به اصلاحات داخلی پرداخت، حکومت بریتانیا پرده ای را که بر روی عملیات خود میکشید پس زد و چنانچه تاربخ کودتا نشان میدهد مستقیماً یکی از دست پروردگان خود را که فوق العاده مطیع و با وفا بود بردوش ملت ایران سوار کرد. پس از سیصد سال نفوذ و ریشه دواندن در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و قضائی ما، ذره بین بیست سال حکومت دیکتاتوری نظامی بدست قائد توانا چنان بمبانی اخلاق و ملیت ما لطمه زد که حمله اعراب و هجوم چنگیز و تیمور در مقابل آن ناچیز و بی اهمیت بود. اینتلیجنس سرویس برای محو آزادیخواهان و نابودی آنان به شهربانی کمک میکرد و مانع هر نوع جنبش و حرکتی میگردد. بهترین نمونه این نهضت هاتشکیل کمیته مجازات بود که اعضاء وطن پرست و غیورش عده ای از غلامان خارجی و دزدان داخلی را با ضرب گلوله بدبار عدم فرستادند ولی بالاخره اینتلیجنس سرویس سازمان آنها را کشف کرد و بدست وثوق الدوله خائن اعضاء آن را نابود نمود. ولی برعکس هر کس که بمسال انگلیسی سر میسبرد

مقام شامخ و حساس را برای پر کردن جیب خود اشغال میکرد . مسعودی در ظرف چند سال از گدائی و قوادی و حروف چینی و هم چنین برادرش از قصابی به مقام اشرافی و ملبیونری رسیدند .

سیاست استعمار همانطور که محور شخصیت های اجتماعی را ضروری میدانست . سپردن مشاغل حساس و مهم را به قره نوکرها و مردم پست لازم میشد بهمین جهت غالباً وزراء ، و کلا ، امرا و سفرای کشور ایران از بین پست سابقه ترین و رذل ترین مردم انتخاب شده و بکمک عاال یا سفارت انگلیس به مقام های شامخ رسیده اند .

در همین دوره حاضر انتخاب سید ضیاء و رضا خان سردار سپه برای کودتا و انتخاب امثال سیف پور فاطمی ، مسعودی ، محیط ، فرهودی ، ممدل ، کله داری ، دشتی ، اعتبار و غیره بعنوان نماینده مجلس و ارتقاء بنا ها و مقنی های بی سواد بدرجات سر لشگری و سپهبدی و انتصاب سهیلی ها و تدین ها بپست ریاست دولت و وزارت ، تابع همین سیاست کلی است . شما تا بیوگرافی این عناصر تنگین را که یکی از دیگر کیف تراست بدقت ندانید نمیتوانید باهیت موضوع پی ببرید .

سیف پور فاطمی که غالباً نامش را تکرار کرده ایم ، امروز نماینده مجلس و مدیر روز نامه باختر است همین شخص در روزنامه ارکان اجنبی پرستان خود آزاد یخواهان و میهن ؛ ستان را ماجراجو و خائن و بی وطن میخواهند . اینک برای اینکه ارزش اتهامات و سخنان این درد بلید برای شاروشن شود بیوگرافی مختصر او را مینویسیم :

« سید نصرالله فرزند سید السادات نائینی تا قبل از بیست سالگی در قهوه خانه های اصفهان به پست ترین مشاغل اشتغال داشت و هنگامی که شاگرد کالج انگلیسی اصفهان بود برای آنکه بیشتر جلب اعتماد رؤسای مدرسه را نموده و خود را برای قبول هر نوع ماموریت جاسوسی آماده معرفی کند دست از مذهب اجدادی خود برداشت و با بجا آوردن غسل تعمید قبول مذهب عیسویت نمود . در ازاء این همه پستی ، شغل تصدی کتابخانه کالج باو محول شد . بعداً ازدواج با یک دوشیزه بهائی را بطلل مادی و غیره بمنفعت خود تشخیص داد و چون یکی از شرایط ازدواج قبول بهائیت بود مجدداً تغییر مذهب داد و بآئین بهائی در آمد . بالاخره هنگامیکه آقای رضا افشار حکمران اصفهان شد بمنظور استخدام در شهرداری اصفهان مسلك جدیدی را قبول کرد .

این مسلك كه فقط امثال سيف بورفاطمی‌ها بآن می‌گروند بی‌شرفی و ناموس
فروشی بود بهمین جهت بازوروفشار و خواهش و تمنا... خود را با كمال
وقاحت برای معاشرت با فرماندار راضی و آماده ساخت. شرف این قضا یا در
اصفهان و مخصوصاً در بین عموم طبقات مردم بحدشباع است و بلاوه هر يك از
این سوابق درخشان جداگانه در پرونده های مختلفی منجمله در پرونده
نمایندگی ایشان هنگام طرح اعتبارنامه منعكس گردیده است.

آقای سيف بورفاطمی پس از طی مراحل شرافتمندانه !! فوق و تمقیب
جریانات دیگری... بالاخره فرماندار شیراز شد. اختلاس‌ها و دزدی‌های
اودرفارس كه با شركت رؤسای دارائی و بخش و آقایان امام جمعه و نازی
و معدل (نمایندگان فعلی مجلس) بمنظور بلع قسمت اعظم سهمیه قند و شکر
و قماش توده بی‌نوا و گرسنه فارس صورت گرفت از حدود میلیون‌ها ریال
متجاوزاست. بالاخره آخرین موفقیت ایشان انتخابات فریدن و نجف آباد
اصفهان است كه بدست‌یاری صارم الدوله (میلیونر و مرتجع و كهنه جاسوس
معروف) و سواران مرتضی‌قلی‌خان صمصام ایلخانی بختیاری و برادرش مصباح
فاطمی (كه شرح جنایات و آدم‌كشی نامبرده در چهارمعال و بختیاری بمنظور
ربودن اموال توده های بد بخت داستانی جداگانه است) نوكر جناب
ایلخانی موفق به تمویض صندوق انتخابات شد و بالاخره و كیل بی موكل
ملت گردید.

عباس مسمودی نماینده ثابت مجلس و مدیر روزنامه اطلاعات كه بیوگرافی
كامل او را محمد مسمود مدیر روزنامه مرد امروز منتشر كرد و شخصیتش را به
جامعه معرفی نمود. هر روز يك مسافر محترم! و تازه وارد می‌تراشد و راجع به
اوضاع آذربایجان خیال‌بانی‌های عجیب و غریب می‌كند. عباس مسمودی از مهم
ترین کسانی است كه با انتشارات مسموم خود پایه حكومت دیکتاتوری را
محكم نمود. همه مادر عصر طلایی روزنامه تقریباً منحصر بفره اطلاعات را خوانده-
ایم و به دل كئیف اینمزدور بیكانه پرست واقفیم. روز نامه اطلاعات همه
آزاد بخوانان را خائن و ماجراجو معرفی می‌كند و حتی برای هم آهنگی با
رادیو‌ها و خبرگزاری‌ها و روزنامه های امپراطوری در شماره ۵۹۲۱
مورخه ۸ - ۹ - ۱۳۲۴ راجع به میهن پرستان اندونزی چنین می‌نویسد:
«در صورت ماجراجویان اندونزی كه تشكیلاتی از زمان سابق و از جنگ
بین‌المللی گذشته داشتند و پیوسته تقاضای آزادی هند هاند را می‌كردند پس

از بدست آوردن اسلحه، در تحت ریاست «سوکار نو» دوباره تقاضای استقلال نمودند... بنا بر این در فرهنگ روزنامه اطلاعات ماجراجو کسی است که تقاضای آزادی و تقاضای استقلال میکند. ما باید بفرهنگ این خائنین و میهن فروشان آشنا باشیم و مفهوم کلمات و اصطلاحات آن‌ها را بخوبی درک کنیم. عباس مسعودی نو کروجیره خوار انگلیسی‌ها است و بکمک آن‌ها امروزه صاحب میلیونها ثروت شده و کیسه این ملت بدبخت را خالی نموده است.

پس طبعاً میل دارد که ایران همیشه در تحت نفوذ استعمار طلبانه آن‌ها باقی بماند. در این صورت اگر عده‌ای میهن پرست و آزاد بخوان تقاضای استقلال کردند روزنامه اطلاعات آن‌ها را ماجراجو مینامد و از هر تهمت نسبت با آن‌ها فروگذار نمیکند. از این‌که گفتیم «اگر عده‌ای میهن پرست و آزاد بخوان تقاضای استقلال کردند» بن اعتراض نکنید و نگویید که ما مستقل و آزاد هستیم و این نهضت‌ها هیچ‌گونه محلی ندارد!

تاریخ نفوذ انگلستان در چهارصد سال اخیر حکایت مینماید که منافع حیاتی آن‌ها همیشه ایجاب میکرده است دولت ایران توسط سیاست مداران لندن اداره و هدایت شود. ما نباید خودمان را گول بزینم و حقایق را ندیده انگاشته و سرسری بگذریم. جواهر لعل نهرو، لیدر حزب کنگره هندوستان در نطق خود خطاب بهند بیا میگوید: «انگلیسها میگویند بشما استقلال میدهیم، آیا میدانید این استقلال آن‌ها چه معنی دارد؟... استقلالی اسمی و قلبی مثل استقلال کشور های ایران و عراق و افغان... ما میخواهیم اسماً مستقل باشیم و رسماً آلت دست شلاق سرمایه.. اصلاً ما آزادی و استقلالی را که اغلب ملل دنیا دارند قبول نداریم در دنیا فقط یک کشور و یک ملت مستقل وجود دارد و آن کشور شوروی است. دیگر حتی انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها هم اسیرند اسیر دست سرمایه داران، سرمایه دار ملت ندارد، ملت او یعنی بول او» بدبختانه ما باید اعتراف کنیم که چهارصد سال است در اثر نفوذ استعمار طلبانه بریتانیا استقلال نداشته ایم و علاوه بر این امروز هم از نظر فلسفه جدید، اسیر سرمایه داران هستیم. مگر فراموش کرده ایم که چندی قبل همینکه خبر رسید اعضاء حزب دمکرات به قزوین رسیده اند بیشتر سرمایه داران، تهران را تخلیه کردند؟

اگر حقیقتاً این خبر صحیح بود فرضاً تهران هم اشغال میشد همان سرمایه داران قم را تخلیه کرده باراک میرفتند بهمین ترتیب با ۲۴ فرسخ فاصله بسواحل خلیج فارس رسیده و با کشتی با آمریکا عزیمت مینمودند. شما گمان میکنید آمریکا

و ایران برای امثال مسعودی، نیکپور، کازرونی، حاج‌علینقی فرقی دارد؛ قطعاً همانطور که جواهر لعل نهرو گفته است وطن آنها پول آنهاست. فقط بعلت وجود چاپخانه و موسسات تجارتمی و مغازه و خانه و سایر اموال غیرمنقول ممکن است چشمان بدنبال ایران باشد. همانطور که رضا شاه هم موقع سوار شدن در کشتی چشمش متوجه مازندران و قصور سلطنتی بود. قطعاً ما هستیم که باید در ایران بناییم و تمام سختی‌ها و محرومیت‌ها را از جان‌طالب و خریدار باشیم. ما باید برای تامین آسایش ۱۵ میلیون بدبختی که در این کشور زندگی میکنند و این آب و خاک متعلق به آنهاست مردانه فداکاری کنیم و دست‌ظالمین و دزدان طبقه حاکمه و عمال خارجی را کوتاه سازیم. بقول آقای نامور، ما که تا این حد پای بند استقلال ایران هستیم، باید بدنبال عواملی باشیم که استقلال ایران را تضمین میکند و هیچ چیز استقلال ایران را تضمین نخواهد کرد مگر آزادی ملت ایران و استقرار حق حاکمیت این ملت و اجرای اصول آزادی و مشروطیت و کوتاه کردن دست یغماگران و دزدان و منابع فساد. ملت ایران مدت‌هاست آزادی و استقلال مننوی خود را از دست داده و اسیر زنجیر يك عده بیداد گرد شده و بدست این عده در غرقاب فقر و فلاکت مستغرق گردیده بطوریکه حتی برده‌هایی که در قیون وسطی درد نیا خرید و فروش میشدند حال و وضعشان بهتر از این مردم بوده است. طبقه‌ای که تحت فرعونیت خود را بروی جسد بیه جان اینمات استوار کرده، از امتیازات بیحد و حساب خود که باقیمت اسارت مردم تحصیل شده دست بردار نیست و بتجربه ثابت گردیده است که با من ببریم و تو بگیری و خواهش و عجز و لابه توجهی باین بیمار محض نندارد و اگر ملت، خود حق حاکمیت خود را بوجوب نص صریح قانون اساسی که میگوید «تمام قوا از ملت ناشی میشود» بدست نیاورد در ورطه فنا و نیستی سرنگون خواهد شد.

آقای فرامرزی در مقاله «شیرینی بعنوان «کیهان بیطرف» روز مبارزه است نه کدخدائی» چنین مینویسد:

«چگونه میتوان این وضع را دید و سکوت کرد؟ چگونه میتوان بیطرف، کدخدا منش بود؟ مگر آن زنجیری که حلقه‌های آن تاب داده و یکدیگر پیوسته میشود جز برای گردن ما است؟ و خداوند دست و زبان و سایر جوارح را جز برای این بنا داده است که برای رفع خطر از خود بکار ببریم؟ آیا خطر را برابر خود مجسم بینیم و سکوت کنیم؟ اگر خداوند بسکوت ما راضی بود ما را لال خلق مینمود.....»

من از شما میپرسم که این وضع خوب است؟ این اصولی که روز بروز از نفوس ملت ایران میگذرد و این کشور پهن و دراز را یک بیابان غیر مسکونی مبدل میسازد، این حکومتی که آن چند شهری را که در هر نقطه باقی مانده اند اذیت و گرسنه کرده است، این رژیمی که ملت ما را ازسک و غربه ذلیل تر، محرومتر، بدبخت تر و جاهل تر نگاه داشته است، باید باقی بماند؟

البته خواهید گفت خیر، ولی بشرماند که کی باید آنرا تغییر دهد؟ فرشته ها، جن و پری، روس و انگلیس، کی! بفرمائید! غیر از من و شما و سایر افرادی که در این رژیم منامی ندارند و کابوس سنگین آنرا تحمل میکنند! امروز که بکمی فداکار و از جان گذشته روی تمام منافع مادی خود پا گذاشته و برای تغییر این اصول یا لااقل کاستن از خشونت و زمختی آن کمر بسته اند باید ایشان را حمایت کرد، روز مبارزه است، روز کد خدائی و میان چوب گرفتن نیست. شما بنخواهید یا نخواهید جنک دو طبقه ظالم و مظلوم شروع شده است و جز با فتح یکطرف و شکست و هزیمت طرف دیگر تمام نخواهد شد. هر کس باید طبقه خود را معین کند و در آن صف مبارزه بپردازد کد خدا منشی و شتر مآبی هیچ فایده ای ندارد. باری کشور استعمار طلب انگلستان چهارصد سال است که چنگال خود را بخون ملت های عقب مانده آلوده کرده و برای اجرای سیاست منحوس خود امثال نوری السعید پاشا را میپرورانند تا بتوانند سیاست و استعمار خود را نسبت به ملل عقب مانده تأمین کنند. امروز در سایه همین سیاست و بکمک انتی لیجنس سرویس، سرمایه داران انگلیسی بر ۱۲۵ برابر خاک انگلستان تسلط دارند و مستقیماً ۴۷۵ میلیون برده که یک چهارم جمعیت کره زمین و یازده برابر جمعیت انگلستان است برای آنها زحمت میکشند. سرمایه داران انگلیسی بقدری حریص و استفاده طلب هستند که باین مقدار هم قناعت نکرده، قلابه استثمار و اسارت را برگردن ۴۶ میلیون سکنه اصلی انگلیسی هم بسته اند. اگر نقشه ها و اقدامات اخیر این علما و ازان آزادی را بنظور تسلط بر مستعمرات ایتالیا، هلند، فرانسه و کشور حبشه در نظر بگیریم ۱۸۰۰ میلیون برده دیگر به بندگان آنها اضافه خواهد شد. همین نوری السعید پاشا که بقول آقای مهدی هاشم نجفی باید او را سید ضیاء عراق بنامیم یکی از افراد پست عراق عرب

سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های زادیخواهی

است و هنگامیکه در اسلامبول به تحصیل علوم نظامی مشغول بود « بجای تفریح و گردش همیشه بلباس کشیشهای مسیحی مبدل شده به قونسولگری انگلیس که در آن روزها برای تقسیم امپراطوری عثمانی و تجزیه اعضای بدن (رجل بیمار) فعالیت نمود، رفته و بامامورین سیاسی بریتانیایی برآزونیاز و تبادل افکار و دادن اطلاعات مشغول میگرددید » سرانجام همین مرد جاسوس بدرجات عالی رسید و به نفع بریتانیا و برخلاف مصالح ملت عراق دست با اقدامات خطرناکی زد « پس از اینکه انگلیس‌ها موفق نشدند سکنه عراق عرب را مانند هندوها مستقیماً توسط مامورین انگلیسی و کمیسر عالی اداره کنند و عراق را در جرگه مستعمرات بلاواسطه خود درآوردند بامقاومت و انقلاب مسیحانه ملت عراق بسال ۱۹۲۲ مواجه شدند، ملک فیصل را که در سوریه در مقابل ژنرال (گور) فرانسوی شکست خورده و در نتیجه تخت و تاج خود را از دست داده بود وارد عراق نموده و بعنوان یک پادشاه مسلمان و عرب و نیز برای جلب رضایت اعراب و ساکت کردن اهالی سرکش عراق بسمت پادشاه معین نمودند و رویه یک صندلی چوبی مراسم تاجگذاری خیلی ساده و مختصری را بعمل آوردند. در آن موقع نوری السعید پاشا بعنوان فرمانده کل قوا منصوب گشت و دوره تازه‌ای را از فعالیت سیاسی آغاز نمود. از سال ۱۹۲۲ تا کنون نوری السعید پاشا هفت بار نخست وزیر و بیش از ده بار وزیر امور خارجه و دوسه بار هم وزیر جنگ و چندسالی نیز فرمانده کل قوا بود. نوری السعید پاشا از سال ۱۹۲۷ تا کنون باتمام انرژی و جدوجهد برای میخکوب کردن نفوذ انگلیس در عراق کوشش نموده و هواره کوچکترین منافع امپریالیست‌ها و شرکتهای و سرمایه داران انگلیسی را بر منافع حیاتی ملت عراق ترجیح داده آن را مقدم بر هر چیز می‌شمارد. شخص نامبرده بیش از خود انگلیسیها از مصالح نظریات انگلیس‌ها طرفداری و نفویت نموده و از این راه صدمات و لطمه‌های جبران ناپذیری به آزادی، به آسایش و امنیت ملت عراق و ملل حاور نزدیک و میانه وارد ساخته، تنگین ترین و ظالمانه ترین معاهدات و قراردادهایی که بین عراق و بریتانیا به امضا رسید بدست و امضای نوری السعید پاشا تهیه و عملی گردید. معاهده پنج ساله ۱۹۲۶ و معاهده سی ساله ۱۹۳۰ و دو قرارصحت ساله و هفتاد و پنج ساله بذت تماماً بوسیله این عامل قدیمی و بی نقاب استعمار طلبان انگلیسی صورت گرفت. در سال ۱۹۲۶ ملت عراق در میان جوش و خروش احساسات ملی بی سابقه و شدیدی

بر علیه معاهده پنج ساله قیام کرده بود و در همه جا محصلین، اصناف، کارگران، نجاران و کسبه و حتی اعیان مملکت بر علیه این معاهده ظالمانه اعتراض کردند، شمران نویسنده گان بجنب و جوش آمده و عاملین و نوکران استعمار را سخت مورد طعن و تنقید و حمله قرار دادند و برای انگلیسیها ممکن نبود که در میان توده وسیع ملت عراق، مکنفرواخواه و طرفدار خود و معاهده تحمیلی خود پیدا کنند، تمام دستجات ملی متغناً بر علیه انگلیسیها اظهار نظر میکردند و تقاضای استقلال تام و تمام کشور را مینمودند و حتی دولت یوشالی وقت مرعوب شده اقدام مثبتی بر له انگلیسیها نکرد، ولی نوری السعید پاشا فرمانده کل قوا و عامل انیتلیجنس سرویس، برای پیش بردن نقشه از بابهای خود دست به عملیات شدیدی زد، مجلس شورای ملی را با توپ و مسلسل تحت محاصره کامل در آورد، تمام خیابانها و کوچه ها و رودخانه های اطراف مجلس را با دستجات مسلح نظامی اشغال کرد و مردم و محصلین را که بر علیه معاهده در حال اجتماع بودند هدف گلوله قرار داد و تمام اعضای مجلس را به بیماران و انهدام و مرگ تهدید کرد و آنها را وادرا به تصویب آن معاهده استعماری نمود. به موجب این معاهده کشور عراق معنا و عملاً بمنزله یکی از متصرفات انگلیس به ثبت رسید و تمام ادارات و دوائر دولتی بدون استثناء تحت نظر مستقیم مستشاران انگلیسی قرار گرفت، وزراء بدون تصویب مستشاران نمیتوانستند دست بکوچکترین اقدامی بزنند و در ضمن در مدت پنجاه و یک روز میبایستی معاهده دیگری بمنظور تثبیت و تعیین روابط بین دو کشور و تهیه طرح قرار داد نفت آماده و تصویب شود و در مقابل، دولت بریتانیای کبیر متعهد میشود کشور عراق را بجامعه بین المللی بعنوان یک دولت مستقل معرفی نموده و بکمیسر عالی خود در بغداد عنوان سفیر کبیر و نماینده فوق العاده بدهد و بجای رویه هندی، دینار عراقی که پشتوانه آن لیره انگلیسی است چاپ و در خاک عراق منتشر نماید.

ناگفته نماند که متعاقب سال ۱۹۲۲ یک نهضت جمهوریخواهی در عراق پدید آمد، این نهضت بدستور انگلیسیها منکوب شده و لیدر آن توفیق العالیدی که یک مرد میهن پرستی بود بدست نوری پاشا در بغداد ترور گردید، در جنوب عراق نیز نهضتی بمنظور نصب یک پاشا عراقی بجای ملک فیصل حجازی برگزیده انگلیسیها پدید آمد، این نهضت نیز بدست انگلیسیها قلع و قمع گردید و رأس آن سید طالب پاشا را در دامی انداخته و به هندوستان تبعید و از بین بردند «عمل مسلحانه

سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزاد یغواهی

نوری پاشا و تصویب آن معاهده تنگین بهترین نمونه‌ای است که ثابت میکند دول استعمار طلب چگونه به ارتش کور و نفهم محتاج هستند و سر بازار عراقی که قطعاً همه میهن پرست بودند در اثر پیر وی از فرضیه غلط اطاعت کور- کورانه نفهمیده چه خیانت بزرگی را مرتکب شده‌اند .

تمام این مصائب و بدبختی که دامنگیر ملل شده و مردم را از هستی ساقط و دچار جنگ و خونریزی نموده است نتیجه حرص بی‌منت‌های سرمایه‌داران است . « تاریخ چهار سال اخیر قاره امریکای جنوبی ، خصوصاً نواحی شمالی آن بسیار عبرت انگیز و تحیر آور است . مردم این ممالک کوچک در میان سرینجه سیاست‌های گوناگون دو دولت متدین انگلستان و امریکای شمالی ، گرفتار انواع مصائب و محن گردیده‌اند و یکی پس از دیگری زهر کشنده و جان‌شکر سیاست این دو دولت بامنت‌های غدارانه و حيله و تزویر منابع ثروت آنان را بهره‌نشان کرده‌اند . از دستشان رفته‌اند . تغییر هفت رئیس‌جمهور و متجاوز از ۱۰ انقلاب خونین که در فاصله سالهای ۱۸۷۷ و ۱۹۲۸ در کشور مکزیک روی داده ، فقط و فقط نتیجه وجود معادن نفت و رقابت کبیانیه‌های بزرگ استانداراویل و روبال دوج است که دولتهای دموکرات آمریکا و انگلیس از آنها پشتیبانی نموده و سرزمین مکزیک را میدان این همه خونریزی و جنگ‌های داخلی کرده‌اند . در این دوره از تاریخ بشر که حفظ منافع سرمایه‌داران ، جنگ‌های بزرگی را ایجاد میکند ، همین عناصر استفاده طلب ملت‌ها را بنام حفظ مصالح عالی کشور! برضد هم تجهیز مینمایند . ایجاد ارتش بزرگ از لحاظ عظمت جنبه ملی بخود گرفته ولی معنأ حافظ منافع ملت نبوده و فقط پاسان سرمایه‌های این طبقه هستند ، تابع سیاست سرمایه‌داری است . کارگر انگلیسی و امریکائی بخاطر حفظ سرمایه کبیانیه‌های بزرگ بجهت جنگ میرود ، جان خود را فدا مینماید و اگر احیاناً با پای مصنوعی و بدن عایل بی‌ممن خود بازگشت باید ارفشار گرسنگی و بدبختی اعتصاب کند و کسی بداد او نرسد دل ارتش‌های سرمایه‌داری همین است و بس و هیچکس نمیتواند منکر شود که توده‌های وسیع مردم در ظاهر برای حفظ میهن و آزادی و در باطن بخاطر سرمایه‌داران بزرگ باهم مبارزه میکنند .

اگر همین مردم کلاه خود را قاضی کنند و نسبت برلی که بهمده دارند اندکی تهیق نمایند، دشمنان اصلی را بین خودشان خواهند یافت . منتها در کاخ‌های مجلل ، در ناز و نعمت و در حال میگساری و خوشگذرانی . اگر سر بازار انگلیسی

مست تفرعن نشود و بیک سلام خشک و خالی اهالی هند دلخوش نکرده و برعکس کمی فکر کند که کیست و چه خیاتی را مرتکب میشود قطعا بحکم وجدان و پیرمان حسن انسانیت و بشر دوستی یا لا اقل به اقتضای منافع شخصی به اهالی هندوستان دست برداری میدهد و با کمال صمیمیت میگوید: من هم مثل شما سیر هستم، اسیر سرمایه و اسیر پول، امروز کشور پهناور هندوستان که بر ثروت ترین نقاط روی زمین است، در اثر استثمار، ۴۰ ساله سرمایه داران انگلیسی بوضع رفعت بار و فلاکت غیر قابل وصفی دچار شده است. ویل اورانت فیلسوف و نویسنده مشهور امریکائی در کتاب «هندوستان در چه حال است» بقدر کافی اش و موضوع را تشریح کرده و ما برای استفاده خوانندگان این کتاب قسمتی از آنرا عینا نقل میکنیم:

« ضعف و ناتوانی اهالی هندوستان هریننده حساسی را کدل و افسرده میکند ساق پای آنها از زانو بیائین بقدری باریک است که وسط انگشتان ما جایگیر میشود در تمام شهرهای آن، هر روز ۳۴ در صد کارگران در اثر ضعف و ابتلا با امراض مختلفه، جراحی که در حین انجام وظیفه با آنها رسیده است از کار غیبت میکنند. فقر و تنگدستی آنها بقدری است که نمیتوانند اغذیه ای که دارای مواد مغذی باشد برای خویش تهیه کنند، از خریدن و خوردن سبزیجات محرومند و بضاعت آنرا ندارند که در هر چند روز یکمرتبه گوشت بخورند.

ذات الریه و تب لازم از (بانام) و (کوبا) رخت بر بسته ولی هنوز بسا کمال شدت در هندوستان انگلیس شیوع دارد روزگاری هندوها از لطیف ترین ملل دنیا بشمار بودند حتی در همین ایام هم هر روزه در آبهای خارج شهر استحمام میکنند و لباسهای کهنه و باره خویش را میشویند. با وجود این بواسطه شدت فقر و بی نوائی حفظ الصحه عمومی آن مملکت بکلی متوقف مانده. تمام بودجه سالیانه دائره صحنه عمومی تا سال ۱۹۱۰ از مرکز و تمام ایالات برای ۲۴۰ میلیون نفوس فقط پنج میلیون دلار بوده یعنی برای حفظ الصحه هر فرد در تمام سال دو سانتیم (معادل سه شاهی) به صرف میرسید. سرو بیام هوتر که وقتی مدیر کل اداره احصائیه عمومی بوده از روی حساب های دقیق تعیین کرد که تقریباً چهل میلیون از نفوس هندوستان در تمام عمر شکم سیر بخود نمیینند. کسی که در اثر غذاهای بد، قوا و توانائی خود را از دست داد، البته نمی تواند در مقابل هجوم امراض منارمت ورزد.

امراض مسریه که متنادیاً وبدون انقطاع در آن سرزمین وجود دارد هر سال میلیون ها مردم را از نعمت حیات محروم مینماید.

در سال ۱۹۰۱ طاعون از خارج با آنها سرایت کرد. و در نتیجه ۱۲۲ هزار

سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادیخواهی

نفر اسیر سرینجه مرک گردیدند، این مرض مجددا در سال ۱۹۰۲ شدت نود و ۵۰۰ هزار نفر را بعلت هلاک انداخت.

در سال ۱۹۰۳ هشتصد هزار نفر در سال ۱۹۰۴ يك میابون ناز نهادار اثر ابتلاء باین مرض بدروود حیات گم‌نند در سال ۱۹۱۸ قریب ۱۲۵ میلیون فقره آنفلوآنزا واقع شد و ۱۲۵ میابون نفر را از زندگی محروم ساخت. اکنون تا اندازه‌ای میتوان فهمید طاعون و قحط و غلا برای چه تا این درجه در هندوستان شیوع دارد. بهیچوجه نمی‌توان گفت عدم آذوقه‌گانی علت این قحط و غلا است، بلکه حقیقت این است که فشار فقر نیکی‌دارد مردم بقدر کفایت غذا بخورند و همین فقر و تنگدستی را باید عامل این مصیبت و بدبختی و اتلاف این نفوس عظیمه دانست در مدت تسلط و فرمانروائی بریتانیا روز بروز بر شدت قحط و غلا افزوده و مرض بیش از پیش شده است.

از سال ۱۷۷۰ تا سال ۱۹۰۰ بیست و پنج میابون نفر تنها از گرسنگی مرده‌اند. این عده مردم در مملکتی تلف شده‌اند که از لحاظ وفور نعمت در همه دنیا مشهور است، . . . علت و موجد این قحط و غلا چنانکه میگویند فقدان وسائل نقلیه یا کمی باران و خشک سالی و چیزهای دیگر نیست، باید اقرار کنیم که حتی کثرت نفوس نیز نمی‌تواند تا این درجه باعث شیوع قحطی گردد، بلکه يك بیننده دقیق و کنجکاو بخوبی می‌داند که در ماوراء تمام این مسائل يك حقیقت مسلمی وجود دارد که علت الملل تمام این فلاکت‌ها و بدبختی‌هاست. یغما و چپاول متبادی بی انصافانه، تحویل کردن مالیات‌های گزاف بدوش مردمی بیچاره و مفلوک که از قوت لایوت محرومند باعث میشود که ده‌هائین و زارعین از عهد ادای قیمت غذایی که راه آهن از نقاط دور دست برای آنها می‌آورد بر نیایندد کنتر چارلس. ک. هال رئیس مدرسه اتحادیه علوم الهی میگوید:

« . . . بلی اهلای هندوستان محکوم بردن هستند تا اینکه بتواند سالیانه دوا امپراطوری بریتانیا يك دولار هم نقصان وارد نیاید. هشتاددر صد تمام نفوس این سرزمین وسیع بروی خاک نشسته‌اند برای اینکه مالیات‌های جا برانه‌ای که دولت بریتانیا بدوش ناتوان آنها تحویل میکند اساس تمام شعبات صنایع داخلی آنها را واژگون مینماید.

سرویلنورشان باونت می‌گوید: هیچیک از احصایه‌های رسمی نمی‌توانند وفور قحط و غلا و مرض را کتمان کنند.

گرچه من شخصا از معاف‌نظر کاران میباشم ولی مشاهده اصارت و سپاه‌روزی‌کاری

اهالی هندوستان بقدری مرا متاثر می کند که نزدیک است خفه شوم. اگر ما چندی دیگر باین وضع ادامه دهیم و اهالی را بدین طریق بطرف ترقی ببریم طولی نمی کشد که اهالی آن آدم خواری را پیشه خود قرار خواهند داد زیرا چیز دیگری باقی نمانده که با آن اعاشه بکنند.»

در مقابل تمام این سختیها و فشارهاییکه از طرف سرمایه داران و استعمار طلبان مردم مظلوم تحمیل شده هنوز هم از آن دست برنیدارند تنها یک روزنه امیدی وجود دارد و آن قانون طبیعی دینامیک است. بحکم این قانون خلل ناپذیر، توده های وسیع مردم در حال حرکت و اجتماع آنها دائما در حال تحول است. پس از این جنگ خانمانسوز که فقر و بدبختی بدرجه کمال رسیده و کاسه صبر توده های رنجکش لبریز گردیده است در غالب کشورها نهضت های بزرگی برپا شده و می خواهند از این پس حاکم بر مقدرات خود باشند. نهضت بزرگ آزاد بخواها، یوگسلاوی، برهبری، فرزند مبین پرست و باشاهمنی مثل مارشال تیتو و تصدق نمایندگان مطبوعات و نمایندگان سیاسی انگلیس و امریکان و نه کاملاً طبیعی و آزاد اینگونه نهضت ها است.

امروز نهضت های آزاد بخواها که متکی بتساییل اکثریت ملت ها است در بلژیک، فرانسه، بلغارستان، رومانی، یونان، هند هلند، هندوچین، ایرمانی هندوستان، کشور باستانی خودمان ایران بوجود آمده و با تمام قوا می کوشند که دست استفاده چی ها و استعمار طلبان را از اداره امور خود کوتاه سازند.

بقول کنت اسفورزا: « مبارزه کردن دول اروپائی با نهضت استقلال طلبانه هند هلند و ایرمانی و هندوستان و غیره بمنزله شنا کردن برخلاف جریان سیلاب است اگر فرضاً شنا کردری مقاومت نماید بالاخره جریان سیلاب او را خواهد ربود. زیرا دول مستعمراتی بخوبی واقف شده اند که دول اروپائی هیچ مزیتی بر آنها ندارند و دیگر بهیچ وجه حاضر نیستند که زیر بار تحکم و تفرعن اروپائیان بروند.

آنها اینکه میگویند نهضت استقلال طلبی هند هلند و ایرمانی و هندوستان فعالیت یکمده معدود ماجراجو میباشد سخت در اشتباهند و این نهضتها ملی است همان گونه که نهضت ترکیه جوان بعد از جنگ بین الالمی گذشته برای تحصیل استقلال یک نهضت ملی بوده و بهین جهت کسی نتوانست آن را ازین ببرد.

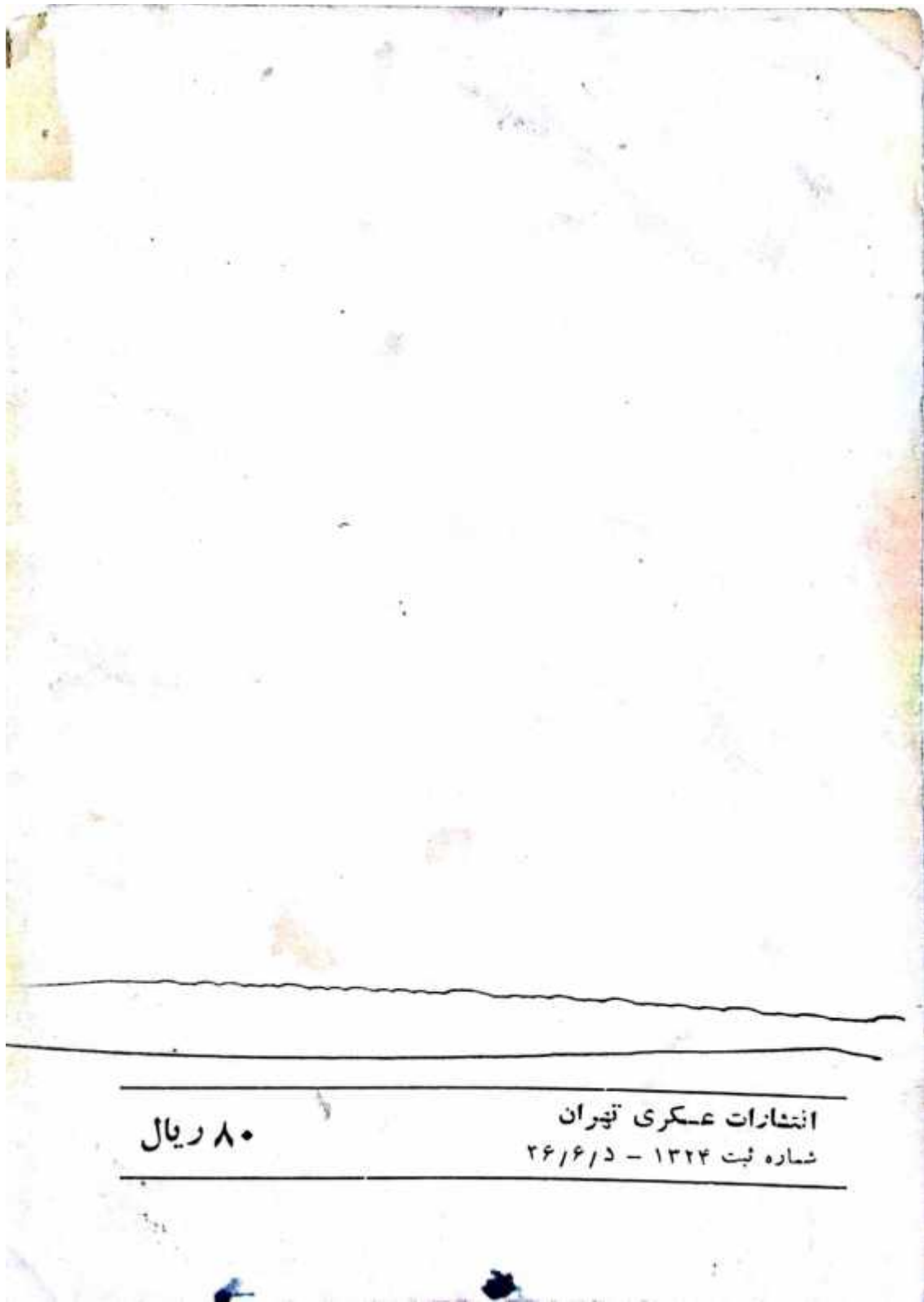
سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادیخواهی

بخطاظر دارم که در آن موقع اوید جرج معروف و همین مستر چرچیل چون بدولت یونان وعده داده بودند که در ازای کمکی که یونان در جنگ بدول متفق کرده آسیای صغیر (یعنی ترکیه فعلی) را باو بدهند . به (کنستانتین) پادشاه یونان میگفتند که تو اگر به آسیای صغیر قشون بکشی کمال اتاتورک را که آنوقت (مصطفی کمال پاشا) بود ، در ظرف يك هفته از بین خواهی برد چون مصطفی کمال پیش از يك ماجراجو نیست و نهضت استقلال طلبی او جنبه ملی ندارد در همین موقع تنها من بودم که به اوید جرج و همین مستر چرچیل و (کنستانتین) پادشاه یونان گفتم که شما ساخت در اشتباه هستید و نهضت کمال پاشا يك نهضت ملی است و مجال است که شما بتوانید آن را از بدر آورید و وقتی که ارتش یونان بآن سختی در ترکیه شکست خورد همگی حرف مرا تصدیق نمودند و اذعان کردند که من درست فهمیده بودم .

همه میهن پرستان این ملل که از فشار آزادی کش استعمار بجان آمده بودند بانهایت فداکاری برای تحصیل خود مختاری میکوشند و سرانجام هم هیچ قوه‌ای قادر نیست آنها را منکوب و بکلی نابود کند در کشور مانیزه همین جوش و خروش دیده میشود و عده‌ای از جوانان از جان گذشته و میهن پرست بمنظور تحصیل آزادی ، برای مقابله با هرگونه خطری آماده گشته اند .

کسانیکه آرزو دارند بار دیگر سیستم دیکتاتوری و میلیتاریسم بر این ملت حکومت کند و در سایه سر نیزه و قانونی که خودشان وضع مینمایند دسترنج مردم را ربایند و کیسه‌های خود را پر کنند فاقد عقل و شعور و منکر فلسفه و منطق هستند . يك روز را مرد آزادیخواهی مثل خیابانی ماجراجو و خائن خوانده میشد . امروز هم بیوازات منافع طبقه حاکمه و بقضای تمایل ادامه استعمار نامرئی آزادیخواهان ایران را ماجراجو مینامند ولی باید بدانند که همین ماجراجویان شریان حیاتی آنها را قطع کرده و بجرم تمام جنایات و خیانت‌هایی که مرتکب شده‌اند آنان را پس‌الای دار میفرستند . افسران و درجه‌داران و سربازان ارتش که اکثراً در عداد زحمتکششان محروم هستند باید باین جنبشها کمک کنند و نه تنها دست خود را به خون برادران میهن پرست خویش آلوده نسازند بلکه با سلاحی که از بول ملت خریداری شده برای نابودی طبقه حاکمه فعلی که عموماً دلال و نوکر خارجی هستند استفاده نمایند .

پایان



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان